



## راه ماندلا، با مرگ آپارتاید نژادی اما بقاء آپارتاید اقتصادی در آفریقای جنوبی

الف - آیا حَقق دموکراسی بدون سوسیالیسم امکان پذیر است؟

۱- در ساعت هشت و بیست دقیقه صبح روز جمعه مورخ ۹۲ / ۹ / ۱۵ نلسون ماندلا قهرمان مبارزه با آپارتاید و تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی که ۲۷ سال در زندان به سر برده بود چشم از این جهان بر بست تا به قول حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

چشم خود را بست و چشم ما گشاد

چشم ما برای شناخت و باز تعریف دوباره مردی باز شود که می‌خواست بدون سوسیالیسم در چارچوب نظام سرمایه‌داری برای خلق آفریقای جنوبی دموکراسی به ارمغان بیاورد اما شکست خورد و این شکست او درسی است برای تمامی خلق‌هایی که در قرن بیست و یکم در یافتند که مبارزه برای نفی آپارتاید نژادی،

ادامه در صفحه ۴

## سرمد خاندان چه شد که در ژنوس، رژیم مطلقه فقهانی عطای قدرت هسته‌ای را به افزایش بخشید؟

آنچه تا هم اکنون در خصوص توافق ژنو ۳ روشن شده است عبارتند از:

۱- رژیم مطلقه فقهانی دیگر توان مقاومت در برابر جامعه جهانی جهت استمرار رو به جلو پروژه اتمی خود را ندارد؛ رژیم جمهوری اسلامی از آنجا که در طول ۲۰ سال گذشته توانسته است با حمایت کره شمالی به دانش هسته‌ای دست پیدا کند اما تلاش دارد تا با کاهش سانتریفوژها و قبول پروتکل الحاقی و تعلیق غنی سازی ۲۰٪ در فردو و محدودیت غنی سازی کارخانه سوخت نظیر تا سقف ۵٪ و تحت پادمان آژانس و محدودیت و تعلیق پروژه آب سنگین اراک،

ادامه در صفحه ۲

## «پراکسیس» انسان ساز یا «پراگماتیسم»؟

۱- تعریف پراکسیس؛

ما در یک تعریف خلاصه از واژه «پراکسیس» آن را عبارت می‌دانیم از؛ «کار انسان را می‌سازد و انسان کار را می‌سازد.»

این تعریف موجز و مختصر که به اندازه تمام تاریخ انسان از آغاز تکوین تا کنون وسعت دارد- تبیین کننده این حقیقت است که؛ جوهر انسان کار است و انسان از زمانی در صحنه وجود تکوین پیدا کرد که پدیده کار پیش از آن و توسط بشر اولیه تکوین پیدا کرد. کار همان موضوعی است که فقط مختص به انسان می‌باشد و جز انسان در صحنه وجود هیچ پدیده دیگری کار را به مفهوم تولیدی آن انجام نمی‌دهد، بنابراین هرگز نباید تلاش غریزه‌انی حیوانات را با ترم «کار» تعریف کرد، زیرا جوهره کار به معنی «تلاش آگاهانه و مختار انسان جهت تغییر در طبیعت و جامعه و تاریخ و خویشتن خود» می‌باشد و در بستر همین تعریف از کار است که انسان برای اولین بار از صورت رابطه انطباقی با طبیعت خارج شد

ادامه در صفحه ۸

## جنبش دانشجویی ایران بعد از ۱۶ آذر ۹۲

آنچنانکه در شماره قبل نشر مستضعفین تحت عنوان کدامین روز دانشجو مطرح کردیم بزرگترین عامل بحران زای جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۰ سال گذشته حیاتش عبارتند از:

۱- عدم توان ارایش تضادها در مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی

۲- تاکتیک زدگی در عملیات میدانی به علت فقدان استراتژی مشخص حرکتی در خصوص عامل اول

باید در نظر داشته باشیم که جوهر مبارزه جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۰ سال گذشته با توجه

به خود ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی ایران بر حسب شرایط به دو

قسمت کاملاً تفکیک شده مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه استبدادی

تقسیم می‌شود که مبارزه ضد امپریالیستی

برای اولین بار در میان مسلمانان

تئوریزه شد، تمامی فرآیند کهن و مدرن دموکراسی صد در صد غربی می‌باشد اما هرگز طرح این موضوع نباید دلالت بر

این امر بکند که در مشرق زمین هیچگونه تلاش تئوریک و عملی جهت کنترل حکومت انجام نگرفته است، آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم به

موازات تلاش غرب بر پایه تئوری کهن و مدرن دموکراسی جهت کنترل حکومت، در مشرق توسط اصل فرادینی عدالت حرکتی در جهت توزیع قدرت صورت گرفت که اصل عدالت در این رابطه دارای همان فونکسیون بود که اصل دموکراسی در غرب داشت. به این ترتیب آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید هم دیدیم

ادامه در صفحه ۱۱

اسلام‌شناسی  
- قسمت سی  
و یکم

اسلام  
دموکراتیک

اسلام  
دستچاپ گیلوم

حضور حداقلی خود را در باشگاه انرژی هسته‌ای حفظ نماید و دیگر از خواسته حداکثری گذشته خود مبنی بر دستیابی به توازن استراتژیک قدرت با اسرائیل در منطقه، دست بردارد زیرا می‌داند که؛

اولا - در صحنه جهانی مانند گذشته توان زندگی در شکاف برای پیشبرد دیپلماسی قدرت را ندارد.

ثانیا - در عرصه اقتصادی به علت صف واحد جهانی تحریم که از عراق تا آسیای جنوب شرقی و از آنجا تا اروپا و آمریکا و آفریقا ادامه دارد، دیگر توان مقاومت برای او باقی نگذاشته است.

و به این دلیل که دیپلماسی گذشته این رژیم در طول ۳۵ سال گذشته جهت صدور انقلاب و گسترش و حفظ توان هلال شیعه در منطقه - از حزب الله لبنان تا سوریه و عراق و ایران- تحت رهبری رژیم مطلقه فقهاتی و ایجاد توازن قدرت استراتژیک با اسرائیل بوده است، این امر باعث شد تا تمامی موازنه های قدرت در منطقه خاورمیانه تحت تاثیر حرکت‌های مداخله جویانه رژیم مطلقه فقهاتی قرار گیرد که نتیجه اول آن منجر به ایجاد یک صف جهانی در کانتکس تحریم اقتصادی و انزوای سیاسی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی شده است که حتی امکان حیات سیاسی در شکاف صف بندی واحد جهانی را از رژیم مطلقه فقهاتی گرفته است.

۲ - هزینه سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی از پی گیری پروژه اتمی؛ هزینه‌ای که رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه پروژه انرژی اتمی در طول دهه گذشته پرداخت کرده است بسیار بیش از هزینه صدور انقلاب و نقض حقوق بشر بوده است، زیرا در طول ۳۵ سال که از حیات رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد سه عامل؛ «نقض حقوق بشر در ایران، پروژه صدور انقلاب در کانتکس هلال شیعه دولتی و بالاخره پروژه انرژی هسته‌ای» به عنوان پاشنه آشیل جهت حیات رژیم مطلقه فقهاتی بوده است که جامعه جهانی برای مقابله با رژیم بر آن تکیه می‌کرده اند، اما هریک از این سه به لحاظ تاریخی زمان بندی خاصی داشته است به طوری که جامعه جهانی در دهه ۶۰ و در اوج کشتار و شکنجه و زندان و اعدام و نسل کشی جهت نفی رژیم مطلقه فقهاتی بر مقوله نقض حقوق بشر تکیه می‌کرد، اما بعد از سرنگونی صدام به موازات نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی به خاک عراق و تقویت حزب الله و پیوند با اسد در سوریه موضوع صدور انقلاب به عنوان پاشنه اشیل رژیم مطلقه فقهاتی از طرف جامعه جهانی مورد حمله قرار گرفت، اما موضوع پروژه انرژی هسته‌ای در تحلیل امپریالیسم غرب (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و کشورهای اروپائی و اسرائیل) ماهیتی غیر از دو مورد نقض حقوق بشر و صدور انقلاب داشت چراکه این پروژه در صورت به ثمر نشستن باعث برهم خوردن توازن قدرت در منطقه خاورمیانه می‌گشت و به زیان منافع آنان خصوصا کشور متجاوز اسرائیل می‌شد و می‌توانست به نابودی استراتژی خاورمیانه بزرگ (امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و تحت هژمونی کشور متجاوز و اشغالگر اسرائیل) منجر گردد.

غرب موارد نقض حقوق بشر و صدور انقلاب را در قالب انرژی هسته‌ای تبدیل به استراتژی مبارزه با رژیم کرد و از آن زمان امپریالیسم و صهیونیسم بین الملل جهت مهار رژیم مطلقه فقهاتی دست به کار شدند و با تکیه بر مکانیزم‌های اقتصادی و سیاسی کوشیدند تا قبل از آنکه رژیم در حوزه نظامی به قدرت هسته‌ای دست یابد، او را به زانو در آورند. اما امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به علت عدم منافع مشترک قدرت‌های جهانی نتوانست به این مهم دست یابد، اما در عرصه تحریم اقتصادی - به خصوص از زمانی که پرونده هسته‌ای از آژانس به شورای امنیت سازمان ملل رفت- صف واحد مخالف در برابر رژیم مطلقه فقهاتی تشکیل شد که حتی کشورهای مثل عراق و هند و چین و روسیه

و ترکیه... که خود را متحد رژیم مطلقه معرفی می‌کردند، در تحریم اقتصادی شرکت کردند. از آنجا که بیش از ۸۰٪ اقتصاد رژیم مطلقه فقهاتی به واردات کالاهای خارجی و صادرات نفت پیوند دارد با حاکمیت چتر تحریم‌ها بر بانک مرکزی و نفت و بیمه کشتی‌ها خیمه مقاومت رژیم مطلقه فقهاتی فرو ریخت!

لذا از همان سال ۹۱ سومین جام زهر رژیم مطلقه فقهاتی تحت عنوان نرمش قهرمانه و فرار از جلو جهت نوشیدن خامنه‌ای آماده گردید و به این ترتیب بود که از سال ۹۱ که شکست اقتصادی و سیاسی دولت کودتای دهم که به دست خود خامنه‌ای و با حمایت حزب پادگانی بر سر کار آمده بود، قطعی گردید. خامنه‌ای دیگر امیدی به جریان به اصطلاح اصولگرا جهت حل این معضل داشت و از طرف دیگر در رقابت هژمونیک که از سال ۸۸ شروع شده بود دیگر اعتمادی به هاشمی رفسنجانی نداشت و جریان خط سه را که مرکب از رهبری جنبش سبز و مجمع روحانیون و موسوی و کروبی و خاتمی بودند، به عنوان رقیب و آلترناتیو خود ارزیابی می‌کرد. ولی از همان زمان کوشید تا با جدا سازی شیخ حسن روحانی و تکوین جریان به اصطلاح اعتدالگرا - جدای از کارگزاران هاشمی رفسنجانی و جنبش سبز موسوی و کروبی و جریان به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی- آلترناتیو جدیدی در برابر جریان به اصطلاح انحرافی احمدی نژاد- رحیم مشائی ایجاد نماید و با نزدیک شدن انتخابات دولت یازدهم (از اسفند ۹۱) خامنه‌ای جهت پیروزی دولت شیخ حسن روحانی با اعلام عدم دخالت سپاه در انتخابات و دور کردن هاشمی و ایجاد تفرقه بین جناح به اصطلاح اصولگرا و ایجاد حمایت همه جانبه از شیخ حسن روحانی، بستر سازی نمود. خامنه‌ای با پیروزی دولت یازدهم و شیخ حسن روحانی به مرحله اول سناریوی از پیش تعیین شده خودش دست پیدا کرد، و دومین مرحله از سناریوی خود آغاز کرد که عبارت بود از؛

الف - فتوای فقهی بر حرمت عدم استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای.

ب - عدم دخالت سپاه و سربازان گمنام امام زمان در مسائل سیاسی و در راس آن‌ها موضوع هسته‌ای.

ج - جلب حمایت همه جانبه نهادهای رژیم مطلقه از شیخ حسن روحانی.

د - جداسازی شیخ حسن از رهبران جنبش سبز.

ه - تحویل چک سفید امضاء به شیخ حسن جهت مسافرت به سازمان ملل و بستر سازی توافق هسته‌ای.

و - انتقال پرونده هسته‌ای از شورای امنیت ملی به وزارت خارجه.

۳ - جنگ داخلی در سوریه؛ جنگ داخلی سوریه که در مدت بیش از دو سال ادامه پیدا کرده است و به سرزمین نا کجا آباد در حرکت می‌باشد، گرچه مولود انتقال جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی می‌باشد اما نباید فراموش کرد که این قطار به هر ایستگاهی از کشورهای عربی که می‌رسید بر حسب خود ویژگی های آن ایستگاه و آن کشور عربی منجر به سونامی و زلزله‌ای خاص آن ایستگاه می‌گشت که البته به خاطر ماهیت دموکراسی خواهانه آن امری طبیعی می‌باشد، چراکه نوع حکومت‌های دسپاتیزم که موضوع سرنگونی این جنبش دموکراسی طلبانه قرار می‌گرفت به لحاظ ساختاری با هم متفاوت بودند؛ مثلا ساختار حکومت دسپاتیزم قذافی با ساختار حکومت دسپاتیزم مبارک و اسد تفاوت داشت، مضافا گرچه همه این کشورها عربی بودند و اکثر مردم آن مسلمان می‌باشند اما از ساختار اجتماعی این کشورها به لحاظ تاریخی و فرهنگی و اقتصادی با هم تفاوت داشتند، این امر باعث گردید تا قطار جنبش دموکراسی طلبانه به علت عدم مدیریت رهبری کننده و عدم استراتژی و برنامه مشخص و عدم دارا بودن پشتوانه تئوریک که تبیین کننده این مقتضیات باشد، در مرداب فرهنگی این کشورها به گل نشست که حاصل نهائی آن حاکمیت اسلام‌های حکومتی سه

گانه «فقه‌های شیعه و فقه‌های وهابی گری و اسلام اخوان ترکیه و مصر» بر این جنبش بود. نخستین مولود حاکمیت اسلام‌ها به راه افتادن جنگ شیعه و سنی از غرب آفریقا تا جنوب شرقی آسیا است، امروز ما شاهد به راه افتادن جوی خون شیعه کشی و سنی کشی در این منطقه بزرگ می‌باشیم! جنبش قطار بهار عربی در ایستگاه سوریه تحولاتی ایجاد کرد که کاملاً با دیگر کشورهای عربی متفاوت بود و صد البته این تحولات ریشه در خود ویژگی «ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک» سوریه داشت که مهم‌ترین مشخصه این تحولات عبارت هستند از؛

الف - تکوین جنگ داخلی به صورت فرسایشی.

ب - عدم سقوط دولت مرکزی.

ج - جنگ داخلی سوریه تبدیل به بحران بین المللی و منطقه ای شد.

د - استحاله جنگ سیاسی و نظامی به جنگ مذهبی (شیعه و سنی، علوی، مسیحی).

ه - جنگ داخلی سوریه به سطح منطقه (عراق و لبنان تا مصر و حتی ترکیه) فراگیر شد. به این دلیل جنگ داخلی سوریه برای هریک از قطب‌های سیاسی منطقه و بین المللی دارای دستاوردی خاص خود بود.

ما در اینجا به رابطه رژیم مطلقه فقه‌های با جنگ داخلی در سوریه می‌پردازیم زیرا در این جنگ که به عنوان یک بلا از آسمان بر سر حکومت اسد وارد شد و هست و نیست اقتصادی و سیاسی و نظامی سوریه را نابود کرد، رژیم مطلقه فقه‌های هم در پای این جنگ قربانی گردید که دلایل عبارتند از؛

الف - رژیم مطلقه فقه‌های بعد از سرنگونی صدام توسط ارتش آمریکا اعمال هژمونی خود را در این دید که استراتژی منطقه‌ای و جهانی خود را حول حفظ «هلال شیعه ایران-عراق-سوریه و حزب الله لبنان» قرار دهد. اما گرانبگاه و ثقل هلال شیعه و این هژمونی را در حفظ خانواده اسد بر سوریه تشخیص داد؛ لذا از همان آغاز کوشید تا با تمام پتانسیل اقتصادی و سیاسی و نظامی خود به حمایت از دولت ضد خلقی اسد بپردازد که البته این استراتژی دارای یک واکنش فوری از طرف قطب‌های حکومتی اسلامی در منطقه بود که شامل؛ وهابی‌گری در عربستان و اسلام حکومتی اخوان ترکیه و قطر و امارت- می‌باشد. این واکنش‌ها منجر به جنگ شیعه و سنی در سوریه گردید. پس نخستین هزینه این استراتژی برای رژیم تبدیل جنگ داخلی سوریه به تخصیص شیعه و سنی بود. با ورود حزب الله لبنان (بنا به دستور رژیم) به جنگ داخلی سوریه؛ «جنگ شیعه و سنی» رسماً کل منطقه را فرا گرفت! بنابراین جنگ شیعه و سنی فعلی که همه منطقه را فرا گرفته است اولین مولود دخالت مستقیم رژیم (مطلقه فقه‌های تحت لوای سپاه قدس به فرماندهی قاسم سلیمانی) در جنگ داخلی سوریه می‌باشد.

ب - به موازات حضور همه جانبه رژیم مطلقه فقه‌های و حزب الله لبنان در جنگ داخلی سوریه؛ اسلام‌های حکومتی منطقه کوشیدند تا با تقویت جریان‌های نظامی مخالف اسد این توازن را به ضرر رژیم مطلقه فقه‌های و دولت اسد تغییر دهند. گرچه رژیم مطلقه فقه‌های تلاش می‌کرد تا توسط حمایت همه جانبه نظامی و اقتصادی و سیاسی از دولت اسد بتواند پیروزی‌های استراتژیک نظامی در میدان جنگ به دست بیاورد، حمایت همه جانبه کشورهای منطقه و بین المللی از مخالفین اسد مانع از آن شد تا توازن قدرت به نفع اسد تغییر کند؛ و برعکس آنچه که رژیم مطلقه فقه‌های می‌پنداشت این دخالت نظامی و سیاسی و اقتصادی نتوانست موازنه قدرت نظامی را به نفع اسد تغییر دهد تا باعث شود مخالفین اسد در میدان نظامی دچار شکست استراتژیک گردند؛ و در زمانی شکل حاد به خود گرفت که امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا خود را آماده کارزار نظامی با دولت اسد کرد که تفسیر آن در شماره های قبل نشر مستضعفین گذشت.

بعد از توافق قدرت‌های غربی در عدم حمله نظامی به سوریه دیگر این موضوع برای همه طرف‌های درگیر در جنگ داخلی سوریه مشخص شده بود که جنگ داخلی سوریه راه حل نظامی ندارد و تنها در چارچوب یک راه حل سیاسی با مشارکت همه نیروهای درگیر قابل حل می‌باشد! این موضوع همان آژیر خطری بود که رژیم مطلقه فقه‌های پیوسته از آن بیم داشت، چراکه رژیم مطلقه فقه‌های معتقد است که تنها با پیروزی نظامی و میدانی ارتش سوریه و حزب الله و سپاه قدس قاسم سلیمانی امکان بقاء اسد و حزب بعث و هلال شیعه میسر است. با نشست ژنو یا مذاکره هم امکان حفظ اسد بر سوریه برای رژیم مطلقه فقه‌های ممکن نیست پس راه حل سیاسی بین المللی به عنوان تنها راه حل جنگ داخلی سوریه پذیرفته شد که بزرگترین ضربه سیاسی بر رژیم مطلقه فقه‌های را وارد کرد.

رژیم ایران می‌دانست که با این شرایط بین المللی امکان حضور این رژیم در مذاکرات ژنو وجود ندارد و در صورت عدم حضور در نشست دو ژنو سقوط اسد و بر باد رفتن همه کشت‌های رژیم مطلقه فقه‌های در سوریه و هلال شیعه و عراق امری محتوم می‌باشد! رژیم مطلقه بدرستی می‌دانست که تنها مانع حضور او در نشست ژنو دو که مربوط به سوریه است، به موضوع پرونده هسته‌ای این رژیم بستگی دارد لذا با تمام توان خود تلاش کرد تا با توافق در مذاکرات ژنو ۳ بتواند شرایط لازم جهت حضور در مذاکرات بحران سوریه در ژنو ۲ را فراهم کند، تا شاید از این طریق با حمایت روسیه و چین بتواند از سقوط خانواده اسد در مذاکرات ژنو ۲ جلوگیری کند، زیرا رژیم مطلقه فقه‌های به درستی می‌داند که با سقوط اسد در سوریه در عراق دولت مالکی هم ساقط می‌گردد و حزب الله هم در لبنان نابود خواهد شد! که به معنای نابودی استراتژی هلال شیعه خواهد بود؛ لذا رژیم مطلقه فقه‌های می‌کوشد تا با تکیه بر توافق ژنو ۳ شرایط لازم جهت حضور خود در نشست ژنو ۲ را فراهم کند بنا بر این دستاورد دیگر توافق ژنو ۳ قبول حضور رژیم مطلقه فقه‌های در ژنو ۲ و در خصوص مساله سوریه می‌باشد که این امر علاوه بر تقویت دولت ضد خلقی اسد در سوریه مورد تائید و خواسته روسیه نیز می‌باشد، زیرا با این کار توازن قوا در کنفرانس ژنو ۲ به نفع روسیه و سوریه در اسد تغییر می‌یابد که سفر وزیر امور خارجه روسیه (در تاریخ ۹۲/۹/۲۰) به ایران در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

۴ - تقویت جناح به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال‌گرا در حکومت مطلقه فقه‌های؛ چهارمین دستاورد توافق هسته‌ای ژنو ۳ در برابر جناح تمامیت خواه یا به اصطلاح اصول‌گرای رژیم مطلقه فقه‌های تقویت جناح به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال‌گرا در حکومت مطلقه فقه‌های می‌باشد. زیرا امکان حیات جناح تمامیت خواه یا اصول‌گرا در بحران‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی نمی‌باشد و طبیعی است که در این آب گل آلود بحران توافق هسته‌ای ژنو ۳ شرایط اجتماعی برای باز تقسیم قدرت در انتخابات آینده مجلس به نفع جریان به اصطلاح اصلاح طلب یا اعتدال‌گرا فراهم می‌شود.

والسلام

وب سایت: [www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس: [Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس: ۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

۲ - هر چند ماندلا در جلسه دادگاه خود (در سال ۱۹۶۴) گفت: «من زندگی خود را در مبارزه برای مردم آفریقا وقف نمودم. من علیه برتری‌جویی سفیدپوستان همان قدر مبارزه کرده‌ام که با هیمنه سیاهان مبارزه کرده‌ام. آرمان و ایده من یک جامعه دموکراتیک و آزاد است که در آن همه افراد با هم در توازن و با فرصت‌هایی برابر زندگی کنند و اگر ضرورت اقتضا کند برای این هدف خواهیم مرد». آیا او توانست جامعه آرمانی خودش را در آفریقای جنوبی (آنچنان که برای گرگ‌های طبقه بورژوازی سیاه و سفید آفریقای جنوبی مهیا کرده است) برای طبقه زحمتکش آن کشور به ارمغان آورد؟ آیا در جامعه «آزاد ایجاد» ماندلا در آفریقای جنوبی (که امروز شاهد آن هستیم، که بدون تکیه بر سوسیالیسم و در چارچوب نظام سرمایه‌داری بین‌المللی بوجود آورد)، همه افراد با هم در توازن و با فرصت‌هایی برابر زندگی می‌کنند؟ آیا با نفی تبعیض نژادی، طبقه بورژوازی آفریقای جنوبی به رهائی رسیده است یا خلق‌های در بند آفریقای جنوبی؟ گرچه ماندلا در رابطه با عدالت اجتماعی و اقتصادی آرمانی خود می‌گفت: «من کمونیست نیستم اما کسی غیر از کمونیست‌ها ندانست که من چه می‌گویم.»

۲۰ سال از سقوط آپارتاید نژادی یا نظام نژاد پرستی در آفریقای جنوبی می‌گذرد اما آفریقای جنوبی امروز از نظر فقر و بیکاری و استثمار خشن در ردیف بدترین کشورهای جهان می‌باشد و نظام خشن بهره‌کشی و استثمار سرمایه‌داری در طول ۲۰ سال گذشته نه تنها ضعیف‌تر از دوران حاکمیت آپارتاید نشده بلکه روز به روز قوی‌تر هم گشته است، به طوری که در کشتار کارگران معدن ماریکانا دیدیم که؛ ۳۴ کارگر این معدن توسط پلیس آفریقای جنوبی کشته شدند و امروز طبقه حاکم (طبقه سیاه پوست در کنار طبقه بورژوازی سفید پوست سابق) بر جنازه زحمتکشان معدن ماریکانا به پایکوبی مشغولند و هر دو جناح نو و کهنه بورژوازی آفریقای جنوبی در کنار هم و در بستر نظام متعفن سرمایه‌داری آفریقای جنوبی به استثمار زحمتکشان سیاه پوست آفریقای جنوبی می‌پردازند. ماندلا در این رابطه به غلط می‌گوید:

«از خدا پرسیدم: خدایا چطور می‌توان بهتر زندگی کرد؟ خدا جواب داد: گذشته‌ات را بدون هیچ تاسفی بپذیر. با اعتماد زمان حالات را بگذران: و بدون ترس برای آینده آماده شو. شک‌هایت را باور نکن و هیچ گاه به باورهایت شک نکن.»

آفریقای جنوبی همان کشوری است که نلسون ماندلا در سال ۱۹۹۰ در سخنانی پرشور که در سوتو خطاب به طبقه کارگر آفریقای جنوبی ایراد کرد، می‌گفت: «من با قاطعیت کامل از شما کارگران می‌خواهم که با در نظر گرفتن شأن و منزلت انسان و با سازماندهی و نظم کامل چنان که شایسته مبارزه عدالت خواهانه ما است، به مبارزه خود ادامه دهید. خلق ما به مسکن مناسب نیازمند است نه به حلبی‌آبدهائی که امروز در سوتو شاهد آن هستیم. کارگران به دستمزدی متناسب با هزینه‌های زندگی جامعه خود نیاز دارند. کارگران حق دارند تا بر اساس اراده خود تشکلهای صنفی خود را بوجود آورند. کارگران حق دارند تا در تصمیم‌های سیاسی که زندگی آن‌ها را رقم می‌زند مشارکت کنند. تاریخ نشان داده است که آپارتاید به مهم‌ترین مانع در رشد اقتصادی ما تبدیل شده است. ما از کارفرمایان می‌خواهیم تا حقوق اساسی کارگران کشور ما را به رسمیت بشناسند. تنها با یک مبارزه متشکل توده‌ای است که می‌توان پیروزی خلق را قطعی کرد.»

او در اولین سخنرانی در یازدهم ماه می ۱۹۹۴ میلادی در مقام ریاست جمهوری گفت: «بگذار عدالت برای همگان باشد. بگذار صلح برای همگان باشد. بگذار کار و نان و آب و نمک برای همگان باشد. بگذار همه بدانند که برای همگان بدن و ذهن و روح آزاد شده است تا خود را به حُقق برسانند.»

۳ - راستی چرا نلسون ماندلا که هم قهرمان پیروزمند آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی بود و هم توانست فضای سیاسی پس از شکست آپارتاید

بدون مبارزه با نظام سرمایه‌داری تحقق پذیر نیست و ما نمی‌توانیم با دور زدن سوسیالیسم به دموکراسی دست پیدا کنیم. درس آموزی از شکست در مبارزه با آپارتاید اقتصادی به موازات کسب تجربه از پیروزی در مبارزه با آپارتاید نژادی، مسائلی است که نلسون ماندلا در کلام خود به آن اشاره می‌کند او می‌گوید: «هر روز صبح در جنگل آهویی از خواب بیدار می‌شود که می‌داند باید از شیر تندتر بدود تا طعمه او نگردد و شیری که می‌داند باید از آهویی تندتر بدود تا گرسنه نماند. مهم نیست که شیر باشی یا آهو. با طلوع هر آفتاب با تمام توان آماده دوییدن باش»

«ما هم به ذهن سلیم و هم به قلب نیازمندیم شکوه زندگی این نیست که هرگز به زانو درنیائیم شکوه زندگی در این است که هر بار که افتادیم دوباره برخیزیم»

لذا به خاطر پیروزی نلسون ماندلا در اواخر قرن بیستم بر آپارتاید نژادی و شکست او بر آپارتاید اقتصادی در اوایل قرن بیست و یکم بود که نلسون ماندلا مردی شد که در عواطف هم کاسترو و هم کلینتون سوگوار بودند و در ماتم او حتی دیوید کامرون انگلیسی و شیمون پرز اسرائیلی و اوباما آمریکائی گریه می‌کردند به طوری که دیوید کامرون در عزای او گفت: «امروز چراغی درخشان در جهان از تابیدن باز ایستاد» و شیمون پرز در فراق او گفت: «دنیا رهبری بزرگ از دست داد که مسیر تاریخ را تغییر داد» و باراک اوباما در تعریف ماندلا گفت: «ما یکی از شجاع‌ترین و خوب‌ترین انسان‌هایی را که می‌توان کنار آن‌ها در زمین زیست از دست داده‌ایم او آزادی خود را فدای آزادی دیگران کرد» و جورج بوش در ترسیم تابلو ماندلا گفت: «پرزیدنت ماندلا یکی از بزرگ‌ترین نیروهای آزادی و برابری در زمانه ما بود او جور زمانه را با وقار و در آرامش تحمل کرد و جهان ما به خاطر سرمشق او جای بهتری دارد. فقدان این مرد نیک آشکار است اما آثار خدمات او هم چنان احساس خواهد شد.»

در بستر شکست آپارتاید اقتصادی ماندلا زمانی که به ایران آمد؛ خطاب به خامنه‌ای او را به عنوان رهبر خود یاد کرد و در مورد خمینی می‌گفت: «انقلاب اسلامی ایران تحت رهبری او امیدهای فراوانی برای قیام مردم آفریقای جنوبی در مبارزه با بی عدالتی همراه داشته است». زیرا ماندلا و خمینی و خامنه‌ای گرچه در هر چیزی که با هم اختلاف داشته باشند در شکست با آپارتاید اقتصادی هم راهند، آنچنان که خمینی فکر می‌کرد در نابودی شاه با تکیه بر اسلام فقه‌ای می‌تواند نظام اقتصادی سرمایه‌داری ایران را گل و بلبل کند و دیدیم در این رابطه شکست خورد. نلسون ماندلا هم در قرن بیستم فکر می‌کرد که با نفی آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی می‌تواند (به توسط همان نظام سرمایه‌داری در آفریقای جنوبی و طبقه بورژوازی سفید پوستان کهن و سیاه پوستان جدید) جامعه آفریقای جنوبی را به سرچشمه عدالتی برساند که خمینی در مورد آن می‌گفت: «گرگ و میش با هم از یک چشمه آب بخورند!» و نلسون ماندلا به غلط می‌گفت:

«آزادی به بریدن زنجیرها از دست و پا خلاصه نمی‌شود بلکه آزادی به احترام گذاشتن به آزادی دیگران نیاز دارد.» آنچنان که خمینی در این رابطه می‌گفت: «اقتصاد مال گاو و خرها است. مردم به خاطر اقتصاد انقلاب نکرده‌اند مردم به خاطر اسلام انقلاب کرده‌اند.» راستی آیا این همه دلیل آن نیست که ماندلا مردی شکست خورده در مبارزه با آپارتاید اقتصادی و پیروزمند در مبارزه با آپارتاید نژادی بود؟ و آیا شکست ماندلا در مبارزه با سرمایه‌داری بهترین دلیل آن نیست که مبارزه با آپارتاید اقتصادی بسیار سهمیگین‌تر از مبارزه با آپارتاید نژادی در قرن بیست و یکم می‌باشد؟ خود او در این رابطه می‌گوید:

«اگر قرار باشد خون را با خون شست دچار بدبختی می‌شویم. ببخشیم اما فراموش نکنیم» و یا «بقای دوستی‌ها به تفاهم متقابل وابسته است». بنابراین شناخت ماندلا در قرن بیست و یکم می‌تواند برای ما در این تندپیچ بحران‌های جهانی چراغ راهنما باشد.

نژادی را با نظام لیبرال سرمایه‌داری چند حزبی و چند رسانه‌ای باز کند، او حتی دی کلرک رئیس جمهور سفید پوست آفریقای جنوبی را نه تنها بخشید بلکه در امر مدیریت کشور دخالت داد و با جمله «می‌بخشیم ولی فراموش نمی‌کنیم» همه قاتلان و سرکوبگران و عوامل رژیم آپارتاید را بخشید؟ چه شد که این قهرمان آپارتاید نژادی و قهرمان لیبرال سرمایه‌داری مدرن اسیر آپارتاید اقتصادی شد و تا آخر عمر نتوانست خلق محروم آفریقای جنوبی را از این تضاد رهایی دهد؟ چرا در زمان مرگ ماندلا در آفریقای جنوبی زندگی رقت بار اکثریت فقیر سیاه پوست هم چون دوران آپارتاید باقی مانده است و رشد حقوق سیاسی و مدنی با افزایش نا امنی و خشونت و جنایت جبران شده است و نخبگان جدید سیاه پوست به طبقه بورژوازی سفید پوست پیوسته‌اند؟

برای پاسخ به سوالات فوق باید به یک اصل دوران ساز در اینجا اشاره کنیم که؛ آیا ما می‌توانیم بدون مبارزه با نظام سرمایه‌داری به دموکراسی و عدالت اقتصادی دست پیدا کنیم؟ آیا همان طور که نلسون ماندلا می‌گفت؛ «مانع عدالت اقتصادی در آفریقای جنوبی نظام نژادپرستانه آپارتاید بود یا نظام بهره‌کش و استثمارگر سرمایه‌داری؟»

نکته‌ای که نلسون ماندلا تا آخر عمر به فهم آن دست پیدا نکرد این بود که؛ آپارتاید نژادی معلول نظام خشن و بهره‌کش و استثمارگرانه آپارتاید اقتصادی یا سرمایه‌داری می‌باشد نه بالعکس. اشتباه بزرگ ماندلا این بود که فکر می‌کرد مشکل عمده آفریقای جنوبی آپارتاید نژادی است نه آپارتاید اقتصادی و آن را علت نظام سرمایه‌داری در آن کشور می‌دانست برای همین معتقد بود که با نفی آپارتاید نژادی بر آفریقای جنوبی خود به خود آپارتاید اقتصادی هم از بین می‌رود و شکوفائی اقتصادی و عدالت اجتماعی و اقتصادی در آفریقای جنوبی آن هم در زیر چتر نظام لیبرال سرمایه‌داری تحقق پیدا می‌کند و به مبارزه طبقاتی جهت نفی آپارتاید اقتصادی هم نیازی نیست، او بعد از پیروزی بر آپارتاید نژادی کوشید با تکیه بر طبقه بورژوازی آن کشور؛ اعم از بخش بورژوازی سفید پوستان دوران آپارتاید نژادی و بخش بورژوازی سیاه پوست تازه به دوران رسیده- به دموکراسی و عدالت اجتماعی و اقتصادی در آفریقای جنوبی دست پیدا کند اما شکست خورد و شکست خود را تا پایان عمر اعلام نکرد تا درسی برای همه خلق‌های جهان در قرن بیست و یکم باشد. از او این جمع‌بندی لازم است که در مبارزه عدالت خواهانه نمی‌توان با تکیه بر لیبرال سرمایه‌داری با آپارتاید اقتصادی مبارزه کرد.

نلسون ماندلا در مبارزه برای نفی آپارتاید اقتصادی شکست خورد زیرا تنها راه مقابله با آپارتاید اقتصادی مقابله با نظام بهره‌کش و استثمارگرانه سرمایه‌داری در بستر یک مبارزه طبقاتی است که ماندلا در سعی خود جهت پیوند مبارزه آپارتاید نژادی با مبارزه برابری اجتماعی و عدالت اقتصادی و نفی آپارتاید اقتصادی ناموفق بود. اگر ما در هر شکل از مبارزه با توزیع قدرت به بستر توزیع ثروت و توزیع عدالت نرسیم آن مبارزه محتوم به شکست خواهد بود، بنابراین ماندلا که زمانی سمبل مبارزاتی بسیاری از ستم دیدگان جهان بود از فردای سقوط آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی دچار خطا و اشتباه شد، زیرا فکر می‌کرد که می‌توان با تکیه بر نظام سرمایه‌داری به جنگ بورژوازی و سرمایه‌داری رفت! او پس از پیروزی در مبارزه با آپارتاید در حالی که شاهد وجود سرمایه‌داری و طبقه بورژوازی در جامعه خود بود به این نتیجه رسید که؛

«مبارزات مردم آفریقای جنوبی هنگامی به هدف خود خواهد رسید که فلسطین از اسارت آزاد شده باشد.»

والسلام

جنبش دانشجویی ایران هر چند هم فاز با مبارزه رهایی‌بخش خلق‌های تحت ستم از بعد از جنگ جهانی دوم، یعنی از بعد از شهریور ۲۰ شکل گرفت - این مبارزه ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی ایران از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دکتر محمد مصدق (که با مشارکت دو قدرت امپریالیستی جهان یعنی امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس شکل گرفت) پر رنگتر شد. آنچنانکه گاهی جنبش دانشجویی ایران تلاش می‌کرد تا در کانتکس مبارزه ضد امپریالیستی، مبارزه ضد استبدادی خود را به انجام برساند بطوریکه در جریان واقعه ۱۶ آذرماه ۳۲ که نیروهای نظامی شاه به دانشکده فنی دانشگاه تهران حمله کردند، از آنجائیکه این حمله نیروهای نظامی شاه به دانشکده فنی در راستای بسترسازی ورود نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا به دانشگاه تهران صورت گرفت تا توسط آن شاه از انجام کودتا بر علیه مصدق از دولت آمریکا تقدیر و تشکر نماید، این امر باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران کشتار ۱۶ آذر را در راستای مبارزه ضد امپریالیستی به صورت مکانیکی تبیین نماید نه در کانتکس و چارچوب جنبش ضد استبدادی که بستر ساز ورود و حاکمیت امپریالیسم آمریکا بر اقتصاد و سیاست و ارتش و... کشور ایران شده بود. آشخور این آرایش و تبیین غلط از دو مؤلفه مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی در جنبش دانشجویی ایران از آنجا نشأت می‌گیرد که کشور ایران برعکس بسیاری از کشورهای پیرامونی و تحت سلطه که تحت استعمار مستقیم امپریالیسم قرار داشتند، در هیچ مرحله‌ای از تاریخ سلطه امپریالیستی به صورت مستقیم تحت سلطه امپریالیسم اقتصادی، سیاسی و نظامی کشورهای متروپل نبوده است و همیشه مکانیزم سلطه امپریالیسم در ایران از کانال حکومت‌های مستبد داخلی صورت می‌گرفته است و این امر باعث شده تا در کشور ایران از آغاز تکوین سلطه امپریالیستی در جهان تا کنون، مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزه ضد استبدادی بگذرد و در هیچ مرحله تاریخی کشور ما، مانند کشور هند، یا الجزایر، یا چین، یا ویتنام و... دارای مرحله مبارزه ضد امپریالیستی به صورت عریان و مکانیکی جدای از مبارزه ضد استبدادی انجام نگرفته است.

لذا یکی از عوامل بحران زای جنبش دانشجویی ایران در طول ۳۵ سال گذشته حکومت مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران عدم توانایی تبیین این حقیقت بوده است، بطوریکه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته حاکمیت خود بیشترین سوء استفاده را - جهت به انحراف کشانیدن یا آدرس غلط دادن به جنبش دانشجویی ایران - از این امر کرده است. به عبارت دیگر در طول ۳۵ سال گذشته پیوسته تلاش کرده تا این ویروس را به جنبش دانشجویی ایران تزریق کند که مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد استبدادی باید به صورت دو مؤلفه جدا از هم تبیین شود یعنی آن زمانی که جنبش دانشجویی ایران مبارزه ضد امپریالیستی می‌کند دیگر نباید مبارزه ضد استبدادی بکند، در صورتی که اگر جنبش دانشجویی ایران از همان ۱۳ آبان ۵۸ می‌توانست به جای اینکه مبارزه ضد استبدادی خود را در کانتکس مبارزه ضد امپریالیستی‌اش تبیین نماید، حرکتی برعکس انجام دهد (یعنی مبارزه ضد امپریالیستی‌اش در کانتکس مبارزه ضد استبدادی تبیین کند) دیگر نیازی به این جداسازی مکانیکی مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی در طول ۳۵ سال گذشته نداشت و دیگر در جریان کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌توانست جنبش دانشجویی ایران را به دست خود دانشجو قربانی کند.

البته عوارض و پیامدهای این جداسازی مکانیکی بین مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران تنها به این امر خلاصه نمی‌شود، چراکه پیامد بعدی این جداسازی مکانیکی باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی توسط سناریوی از پیش طراحی شده اشغال سفارت امپریالیسم آمریکا در ۱۳ آبان سال ۵۸، با عمده سازی مکانیکی و فرمالیته تضاد با امپریالیست، نه تنها جنبش دانشجویی ایران را دچار بحران سیاسی بکند حتی جریان‌های مترقی گروه‌های جنبش سیاسی ایران را هم به راست

روی و سر درگمی کشانید. آنچنانکه دیدیم زمانی که کودتای فرهنگی بهار ۵۹ - که نخستین فرزند نامشروع جریان اشغال سفارت امپریالیسم آمریکا به دست رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه جنبش دانشجویی ایران بود - هیچ جریان سیاسی مترقی در آن زمان نتوانست ماهیت ضد خلقی این کودتای عریان بر علیه جنبش دانشجویی ایران را در کانتکس جریان سفارت تبیین نماید، به طوری که برعکس دیدیم که جنبش سیاسی ایران در کنار نیروهای بدون یونینفرم رژیم مطلقه فقهاتی پشت دیوارهای سفارت شبانه و روز بر سر و سینه می‌زدند تا به قول دکتر شریعتی رژیم مطلقه فقهاتی با هیاهوی ساختگی سفارت بتواند داستان دزدی خروس بهمن آباد که همان سرکوب جنبش دانشجویی و جنبش خلق‌ها و جنبش سیاسی ایران بود توسط مبارزه فرمالیته ضد امپریالیستی هم پوشانی کند و اینچنین بود که دیدیم که رژیم مطلقه فقهاتی پس از اینکه همه کره‌های خود را از آب اشغال سفارت گرفت و توانست توسط جریان سفارت، هم جنبش دانشجویی را تحت کودتای فرهنگی سرکوب کند و هم جنبش سیاسی ایران را در جریان خرداد ۶۰ به بعد به خاک و خون بکشاند و هم تمامی جنبش‌های خلق‌های ایران اعم از کرد، عرب، بلوچ، گنبد و... سرکوب کند، با خوردن نخستین جام زهر این گروگان‌ها را به عنوان کادوی پیروزی جناح محافظه کار و جنگ طلب امپریالیسم آمریکا در شب اول ورود ریگان به کاخ سفید، تقدیم ریگان بکند.

بنابراین داستان جداسازی مکانیکی بین مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران بزرگترین آفتی بوده که در طول ۳۵ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی جنبش دانشجویی ایران را زمین گیر کرده است، چرا که این آفت باعث گردید تا از یک طرف مبارزه ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی ایران صورت فانتزی و تخیلی و سالیبه انتفاع به موضوع پیدا کند و از طرف دیگر مبارزه ضد امپریالیستی محملی برای رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال حاکمیت بشود تا رژیم مطلقه فقهاتی

ایران با عمده کردن صوری و فرمایشی و ظاهری مبارزه ضد امپریالیستی، جنایت‌های ضد دموکراتیک و ضد انسانی خود را توسط این مبارزه مکانیکی هم پوشانی کند که صد البته در این رابطه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال حاکمیتش ید طولانی نسبت به رژیم مستبد و ضد خلقی پهلوی داشته است که این موضوع در ۱۶ آذر سال ۹۲ جهت انحراف و راندن جنبش دانشجویی ایران به سمت جاده خاکی در دستور کار اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی قرار گرفت، به طوری که رژیم مطلقه فقهاتی که از تیرماه ۷۸ به درستی فهمیده بود که جنبش دانشجویی ایران را نمی‌تواند توسط آپارتاید فرهنگی و سهمیه بندی دانشگاه‌ها و ستارهدار کردن دانشجویان و کشت و کشتار دانشجویان توسط حزب پادگانی خامنه‌ای سرکوب کند، تنها راه مسخ جنبش دانشجویی ایران برای رژیم مطلقه فقهاتی این شد که با عمده کردن صوری و فرمالیته مبارزه ضد امپریالیستی ایران، جنبش

دانشجویی ایران را دنبال نخود سیاه بفرستد؛ لذا در این رابطه در ۱۶ آذر ۹۲ برعکس سال‌های بعد از عاشورای ۸۸ جنبش دانشجویی ایران (قابل توجه است که تنها در عاشورای ۸۸ تهران بود که جنبش دانشجویی ایران به درستی دریافت که در رژیم مطلقه فقهاتی مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزه ضد استبدادی و ضد ارتجاعی می‌گذرد و لذا در این رابطه بود که در عاشورای ۸۸ تهران، جنبش دانشجویی ایران برای اولین بار شعار «مرگ بر اصل و ولایت فقیه» سر داد و همین شعار جنبش دانشجویی ایران در عاشورای ۸۸ بود که باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی با تمام زین و رکابش در تظاهرات دولتی نهم دی ماه ۸۸ به میدان بیاید و تا این زمان رژیم مطلقه فقهاتی حتی از نام عاشورای ۸۸ هم وحشت می‌کند، رژیم مطلقه فقهاتی دیگر تحت عنوان بحران هوای تهران، ۱۶ آذر را تعطیل نکرد بلکه کوشید با فرستادن نماینده‌های خود از هر دو جناح به اصطلاح اصول‌گرا و اصلاح طلب به دانشگاه با محمل گرامیداشت روز دانشجو توسط شعارهای عوضی توسط دو جناح به قول دکتر شریعتی «برای کوبیدن یک حقیقت، دیگر مانند گذشته خوب به آن حمله نکنند، بلکه بد از آن دفاع کنند» یعنی از یک طرف توسط جناح به اصطلاح اصول‌گرا سعی کرد که شعار مکانیکی و صوری و فرمالیته ضد استعماری را عمده کنند و از طرف دیگر توسط جناح رقیب اعم از شیخ حسن روحانی یا سید محمد خاتمی و حتی خود خامنه‌ای شعار: «دانشگاه خانه احزاب نیست، اما کارگاه سیاسی است» یا «باید از پیوند جنبش سیاسی با جنبش دانشجویی جلوگیری کرد» و یا «باید پیوندی بین جنبش دانشجویی ایران

و نظام حاکم ایجاد کرد»، به دپلیزاسیون جنبش دانشجویی ایران بپردازد)

لذا فونکسیون و دستاورد هر دو شعار جناح به اصطلاح اصول‌گرا و اصلاح طلب یا اعتدال‌گرا در رابطه با جنبش دانشجویی ایران یکی شد، چراکه حاصل همه این‌ها فراموشی مبارزه ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران است همان امری که اگر از



طرف جنبش دانشجویی ایران مانند عاشورای ۸۸ تهران عمده بشود، باعث می‌شود تا هم مبارزه ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی ایران معنی و جهت پیدا کند و هم جنبش دانشجویی ایران از بحران و رکود فعلی رهائی پیدا کند. بنابراین تنها راه رهائی جنبش دانشجویی ایران از گرداب و ورطه رکود فعلی این است که جنبش دانشجویی ایران به این اصل رکن مبارزه در ایران اعتقاد پیدا کند که در کشور ایران که استعمار و امپریالیسم به صورت مستقیم کشور را اشغال کرده است و سلطه سیاسی و اقتصادی و نظامی امپریالیسم از کانال حاکمیت‌های داخلی می‌گذرد، تنها راه انجام مبارزه ضد امپریالیستی انجام آن در بستر مبارزه ضد استبدادی داخلی می‌باشد نه بالعکس، (آنچنانکه جنبش دانشجویی ایران در طول ۳۵ سال گذشته انجام داده است) به همین دلیل در ۱۶ آذر ۹۲ جنبش دانشجویی ایران گرفتار یک سر درگمی «کدامین مبارزه اولویت دارد؟»

شد، «مبارزه با استبداد داخلی؟» یا «مبارزه با امپریالیسم خارجی؟» لذا تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران در انتخاب مبارزه، خود را در برابر این سوال ببیند، هرگز نمی‌تواند خود را از این رکود استخوان سوز فعلی نجات دهد، تنها راه درمان رکود جنبش دانشجویی ایران اعتقاد به این اصل است که: «در ایران مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزه با استبداد سیاسی و ارتجاع فقهاتی و فرهنگی یا به قول مرحوم بازرگان اسلام سرطانی می‌گذرد نه بالعکس.»

ماحصل آنچه که گفته شد اینکه :

۱ - جنبش دانشجویی ایران در شرایط فعلی تاریخ ایران سر سلسله جنبان جنبش‌های سه گانه اجتماعی، کارگری و دموکراتیک می‌باشد.

۲ - جنبش دانشجویی ایران از عاشورای ۸۸ تا این زمان - یعنی مدت ۴ سال است که - دوران رکود عملی و خمود نظری خود را طی می‌کند و هنوز نتوانسته است مانند دهه ۷۸ تا ۸۸ دوران اعتلای دوباره خود را حاصل نماید.

۳ - علت رکود و خمود فعلی جنبش دانشجویی ایران عدم آرایش علمی مبارزه ضد استبدادی، ضد ارتجاعی و مبارز ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی می‌باشد.

۴ - به علت خودیژگی‌های تاریخی ایران - از آنجائی که کشور ایران هیچ زمانی تحت سلطه مستقیم سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای متروپل نبوده - باعث شده تا مبارزه ضد امپریالیستی در هیچ زمانی به صورت مستقیم در ایران مانند چین، الجزائر، هند، ویتنام و... انجام نگیرد، بلکه همیشه مبارزه ضد امپریالیستی در ایران از کانال مبارزه با استبداد داخلی عبور کند.

۵ - از ۱۳ آبان ۵۸ رژیم مطلقه فقهاتی توسط سناریوی از پیش تعیین شده که آن را انقلاب دوم می‌نامید، کوشید با اشغال سفارت امپریالیسم آمریکا تب مبارزه ضد امپریالیستی به صورت صدائی و فانتزی و مکانیکی و سالیبه انتفاع به موضوع تشدید کند تا توسط گل آلود کردن آب اقدام به ماهیگیری و سرکوب جنبش دانشجویی، تسویه حساب با جناح لیبرال حاکمیت، سرکوب خلق‌ها، سرکوب جنبش سیاسی به رهبری مجاهدین خلق بپردازد، که در همه این رابطه‌ها هم موفق شد.

۶ - کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه جنبش دانشجویی و دانشگاه‌ها پس از تسویه حساب رژیم مطلقه فقهاتی با جناح لیبرال حاکمیت بزرگترین دستاورد رژیم مطلقه فقهاتی از سناریوی اشغال سفارت بود که توسط آن توانست چتر حاکمیت خود را بر دانشگاه‌ها مستقر کند و دانشجو را به دست دانشجو قتل و عام بکند.

۷ - بعد از اینکه رژیم مطلقه فقهاتی توانست توسط سناریوی از پیش تعیین شده اشغال سفارت امپریالیسم آمریکا به همه اهداف از پیش تعیین شده خود دست پیدا کند، با خوردن نخستین جام زهر، گروگان‌های آمریکائی را به صورت یک کادو در شب اول ورود ریگان به کاخ سفید، تقدیم جناح جنگ طلب و محافظه کار امپریالیسم آمریکا کرد.

۸ - از بعد کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه جنبش دانشجویی ایران در بهار ۵۸ تا زمان بازگشائی دانشگاه‌ها در سال ۶۲ - ۶۱، رژیم مطلقه فقهاتی کوشید توسط دستگاه گزینش و آپارتاید فرهنگی و سهمیه بندی و تزییق تشکیلات سپاه به داخل دانشگاه‌ها سلطه خود را بر دانشگاه و جنبش دانشجویی همه جانبه کند، اما در تیرماه ۷۸ با اعتلای جنبش دانشجویی این سیطره و گنبد آهنین ترک برداشت و رژیم مطلقه فقهاتی بالاخره توانست توسط حزب پادگانی خامنه‌ئی و حمایت دولت به اصطلاح اصلاح طلب سید محمد خاتمی، این جنبش را سرکوب کند.

۹ - از بعد از سرکوب جنبش دانشجویی در تیر ۷۸ هژمونی جنبش دانشجویی ایران در دست تشکیلات شقه شده تحکیم وحدت قرار گرفت

که به شدت از طرف حزب پادگانی خامنه‌ئی تحت فشار و سرکوب بود.

۱۰ - تشکیلات دفتر تحکیم وحدت که از سال ۵۸ به عنوان یک تشکیلات آلترناتیوی تشکیلات جنبش دانشجویی ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی بنیانگزاری شده بود، در دهه ۷۰ روندی «خود استقلال» پیش گرفت که این امر باعث شد تا با دخالت حزب پادگانی خامنه‌ئی علاوه بر اینکه تمامی دفاتر آن‌ها مصادره بشود، تشکیلات آن‌ها نیز دچار انشعاب گردد، که همین امر با دستگیری رهبران جناح چپ دفتر تحکیم، باعث غیر علنی شدن هژمونی دفتر تحکیم شد که تیر خلاصی برای به رکود کشاندن جنبش دانشجویی بود، چراکه جنبش دانشجویی مانند جنبش کارگری و جنبش اجتماعی تنها در شرایط مبارزه علنی امکان اعتلا را دارد.

۱۱ - در جریان جنبش اجتماعی سال ۸۸ جنبش دانشجویی ایران تمام قد وارد میدان شد اما به علت عدم توانائی کسب هژمونی جنبش اجتماعی و دنباله روی از هژمونی جنبش سبز، پس از دستگیری رهبران جنبش سبز و سرکوب جنبش اجتماعی خرداد ۸۸، این جنبش از اواخر سال ۸۸ روندی افولی داشته است.

۱۲ - در عاشورای ۸۸ تهران، جنبش دانشجویی توانست با شعار مستقل در طول حکومت رژیم مطلقه فقهاتی وارد کارزار سیاست بشود لذا در این رابطه اصل ولایت فقیه را به چالش کشید، البته در ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی اصل رهبری خامنه‌ئی را به چالش کشیده بود نه اصل ولایت فقیه را.

۱۳ - رژیم مطلقه فقهاتی که از جریان عاشورای ۸۸ جنبش دانشجویی بیشترین احساس خطر را کرده بود کوشید تا توسط بسیج حزب پادگانی خامنه‌ئی در ۹ دی ماه ۸۸، این جریان را تا حد ممکن سرکوب نماید.

۱۴ - سرکوب پی در پی جنبش دانشجویی توسط حزب پادگانی خامنه‌ئی از یک طرف به همراه دیسپلین استخوان سوز گزینش و آپارتاید فرهنگی و سهمیه بندی، مکانیزم ستارهدار کردن دانشجویان و تصفیه و محرومیت و اخراج مستمر باعث گردید که از سال ۸۹ امکان حداقل تلاش سیاسی برای جنبش دانشجویی در دانشگاه‌های ایران غیر ممکن شود، در نتیجه این امر باعث گردید تا جنبش دانشجویی ایران که تنها در یک محیط علنی توان مبارزه دارد به رکود کشیده شود.

۱۵ - رکود جنبش دانشجویی از سال ۸۹ تا خرداد ۹۲ ادامه پیدا کرد، در خرداد ۹۲ به علت بستر انتقال قدرت اجرائی از دولت دهم به دولت یازدهم شرایط سیاسی جهت اعتلای دوباره جنبش دانشجویی فراهم شد اما از آنجائیکه جنبش دانشجویی در این مرحله نتوانست صف بندی مستقل خود را حفظ نماید، نتوانست مانند انتخابات ۷۶ تمام قد وارد صحنه مبارز بشود.

۱۶ - در این مرحله از اعتلای جنبش دانشجویی از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی احساس کرد که نتوانسته است جنبش دانشجویی را مهار کند، در ۱۶ آذر ۹۲ کوشید تا دوباره به جای سرکوب با تحریف مبارزه جنبش توسط طرح مکانیکی مبارزه ضد امپریالیستی این جنبش را دنبال خود سیاه سیاسی روانه کند و همین امر باعث شده تا جنبش دانشجویی ایران در رکود قبلی خود باقی بماند.

۱۷ - تنها راه نجات جنبش دانشجویی ایران از رکود فعلی علاوه بر حفظ صف بندی و استقلال هویتی خود، اعتقاد به این اصل است که در ایران مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزه با استبداد به انجام می‌رسد.

والسلام

انسان از زمانی که توانست با قابلیت «راست قامتی و دستان آزاد و کرتکس مغز» مقوله «کار» را در طبیعت خلق کند چرخه تکامل انسان با تکوین کار در پروسس تکامل تغییر کرد و دیگر این طبیعت نبود که می توانست در بستر رابطه انطباقی انسان با محیط به تغییر فیزیولوژی انسان اقدام نماید، بلکه انسان توانست با عنصر «کار» طبیعت را به خدمت خود در آورد؛ لذا در این رابطه بود که انسان در مرحله دوم حرکت تاریخی خود «کار را به جای طبیعت» به عنوان بستر تکامل به کار گرفت.

تفاوتی که بستر جدید تکامل انسانی با بستر قبلی طبیعت داشت در این بود که؛ تاثیر گذاری طبیعت در تکامل طبیعی صرفا بر روی فیزیولوژی انسان بود، اما «کار» بر مغز انسان تاثیر می گذاشت و همین تاثیری گذاری کار بر مغز انسان بود که او را مولود کار کرد، زیرا در مرحله تکامل انسانی تمامی خصیصه ها و خودبزرگی های انسان زائیده مغز و خصوصا قشر خاکستری آن می باشد، که این ویژگی مختص انسان است و به همین ترتیب انسان در مرحله تکوین کار خلقتی نوین پیدا کرد. انسان از همان آغاز تکوین و پیدایش در طبیعت یک حیوان ژنریک بود و این ویژگی باعث شد تا انسان به صورت جبری زندگی اجتماعی داشته باشد، در نتیجه پدیده «کار» در زندگی اجتماعی انسان باعث گردید که به عنوان بستر تکامل اجتماعی او در آید! که این امر بستر آن گردید تا جامعه انسانی از آغاز پیدایش کار به صورت یک هویت مستقل از فرد درآید، زیرا کار انسان در تکوین خود صورت جمعی داشت نه صورت فردی و همین خصیصه کار جمعی انسان باعث گردید تا خرد جمعی بستر ساز تکامل انسان شود.

## ۲ - کار جمعی - کار فردی؛

ما فوقا مطرح کردیم که؛ کار از آغاز تکوین خود و از زمانی در طبیعت تکوین پیدا کرد که انسان راست قامت شد و دارای دستان باز و آزاد گردید و کرتکس مغز او در زندگی جمعی تکامل پیدا کرد، تکامل اجتماعی انسان به خاطر کار جمعی که همراه با خرد جمعی انسان بود باعث تسریع در رشد و تکامل انسان گردید، اما از زمانی که تبلور کار جمعی انسان در شکل «ابزار تولید» مادیت خارجی پیدا کرد و با پیدایش ابزار تولید در کار انسان - ابزار تولید بستر ساز رشد تولید مازاد نیاز مصرف فرد در جامعه شد- و رفته رفته پدیده جدیدی در طبیعت و زندگی اجتماعی انسان ظاهر شد که همه نظام اجتماعی انسان را تحت تاثیر خود قرار داد و آن پدیده «مالکیت بر ابزار تولید» بود که با برتری و حاکمیت زور فردی در جامعه تکوین پیدا کرد. با پیدایش پدیده مالکیت بر ابزار تولید تمامی تحولات اجتماعی و انسانی را تحت تاثیر خود قرار داد که مهم ترین این تغییرات عبارت بود از؛ تغییر کار جمعی به کار فردی. استحاله کار جمعی به کار فردی باعث گردید تا یک تحول بزرگ دیگر در زندگی حیات انسان تکوین پیدا کند و آن؛ استحاله «کار برای خود به جای کار برای دیگران» بود.

انسان در حوزه - کار اجتماعی و زندگی اجتماعی- در تاریخ قدیم یک «ما» بود و «من» در جامعه وجود نداشت. در تاریخ قدیم بشر؛ انسان در چارچوب کار اجتماعی خود را یک «ما» به حساب می آورد لذا زمانی که کار اجتماعی می کرد احساس می کرد که کار برای خود می کند و همین احساس خودی نسبت به کار بود که باعث می شد تا او رابطه خود را با کاری که انجام می دهد بیگانه احساس نکند و در نتیجه پراکسیس به معنای واقعی کلمه در این مرحله و به عنوان بستر تکامل انسان وجود داشت یعنی؛ انسان اجتماعی - کار اجتماعی- را می آفریند و کار اجتماعی - انسان اجتماعی- را خلق می کرد، انسان با جامعه یکی بود و با کار اجتماعی اش نیز یکی بود و همین یک تائی با جامعه و کار اجتماعی عامل تکوین پراکسیس به معنای اتم کلمه می شد.

اما از زمانی که «مالکیت بر ابزار تولید» در جامعه انسانی شکل گرفت و

و با طبیعت به رابطه تطبیقی دست یازید و به عبارت دیگر تمامی پدیده های طبیعی تا مرز انسان و در کانتکس رابطه انطباقی با محیط توانسته اند به استمرار حیات و بقا و تکامل خود ادامه دهند، اما تنها انسان بود که توانست در طبیعت با سلاح کار یا تغییر آگاهانه و مختار در محیط تغییر ایجاد کند و رابطه انطباقی با محیط خود را به صورت رابطه تطبیقی با محیط تبدیل نماید و همین تغییر رابطه انطباقی به رابطه تطبیقی بود که برای انسان توانست کاشف بسیاری از اختراعات و اکتشافات از آغاز تاریخ تا کنون باشد، چرا که اگر انسان در مرحله حیات حیوانی خود در چارچوب حیات انطباقی با محیط می توانست با کوچ و هجرت از گرما و سرما در امان بماند یا با ایجاد لایه های چربی در زیر پوست (مثل اسکیموها در مناطق سردسیر قطب شمال) زندگی کند، اما در مرحله حیات تطبیقی خود توانست با کار به؛ «کشف آتش دست یازد و توسط آتش - بدون این که لازم باشد تا به هجرت طولانی دست بزند- در همان محیط خود را از سرما حفظ نماید و یا توسط ساختن مسکن خود را از گرما و سرما در امان نگه دارد و یا با ساختن سلاح های سنگی و آهنی خود را از خطر حیوانات محفوظ نگه دارد و یا با ساختن ابزار تولید برای خود تولید انبوه کشاورزی و دامپروری صورت دهد تا از گردن گرسنگی و قحطی خود را نجات دهد». البته هر چند انسان با کار توانست رابطه انطباقی خود با محیط را به صورت رابطه تطبیقی درآورد و ابزار تولید بسازد ولی نقش و تاثیر کار تنها به این مهم خلاصه نمی شد، زیرا کار زائیده انسان بود که به آن ماهیت می داد! و این مهم باعث می شد تا؛ کار در یک حالت دیالکتیکی انسان را بسازد و انسان از آن زمان توانست کار را بسازد که راست قامت شد و با قامت راست و در بستر پروسس تکامل وجود صاحب دستانی آزاد شد و آزاد سازی دست ها باعث گردید تا انسان توان تغییر در طبیعت را به صورت دل خواه پیدا کند.

بنابراین تا قبل از این که انسان دارای قامتی راست و دست هانی آزاد شود امکان تغییر به شکل مختار و آگاهانه در طبیعت برای او وجود نداشت، البته راست قامتی انسان در بستر پروسس تکامل نه تنها باعث گردید تا صاحب دست هانی آزاد شود بلکه مهم تر از آن تغییراتی بود که در این رابطه در ساختار مغز انسان بوجود آمد! که تکوین - کرتکس مغز یا همان قشر خاکستری روئین مغز انسان- که تنها مختص انسان است و در نتیجه به توسط آن امکان کار کردن برای انسان حاصل شد و صد البته «فونکسیون و کرتکس مغز یا وجود لایه قشر خاکستری مغز به این دلیل که وظیفه تنظیم رابطه انسان با محیط را بر عهده دارد و خود عامل تعیین کننده فیزیولوژی رابطه تکوینی انسان با محیط گردید» و به عبارت دیگر تمامی این تحولات مربوط می شود به رابطه انسان با کار.

ما فوقا مطرح کردیم که؛ بین دو پدیده انسان و کار دو رابطه برقرار می شود؛ یکی- رابطه انسان با کار. دیگری- رابطه کار با انسان. که البته هر دو بر بستر دیالکتیک شکل می گیرد؛ در شکل رابطه انسان با کار؛ که همان شکل تکوینی کار محسوب می شود، انسان توانست کار را خلق می کند. اما در وجه دوم یا رابطه کار و انسان (با توجه به اهمیت رابطه کار با انسان اگر از وجه اول مهم تر نباشد، ارزش کمتری از آن ندارد) زیرا انسان توانست بر پایه قابلیت های وجودی خود کار در طبیعت را خلق کند و «کار» توانست پس از تکوین و پیدایش خود «انسان» را بی آفریند و تداوم رابطه دو طرفه بین انسان و کار است که منجر به سنتز آن یعنی «پراکسیس» می شود. با تاکید بر این اصل که؛ اگر رابطه دو طرفه بین کار و انسان وجود داشته باشد پراکسیس می تواند به عنوان بستر تکامل انسان مطرح شود و انسان در کادر این پراکسیس دائما در حال تحول و تکامل خواهد بود! اما رمز تکامل و فونکسیون کار در انسان باز می گردد به تاثیری که کار در سازنده گی انسان دارد، و ما تا زمانی که این مهم را فهم نکنیم به رابطه کار و انسان نمی توانیم پی ببریم؛



در جامعه انسانی استخدام طلبی بوجود آمد، مالکین بر ابزار تولید - ابزار تولید - را انحصاری کردند و بازوی کار دیگران را توانستند با استفاده از ابزار تولید به خدمت در آورند که حاصل آن منجر به جایگزینی کار فردی بر کار اجتماعی شد و استحاله کار اجتماعی به کار فردی که در کانتکس مالکیت بر ابزار تولید صورت گرفت، باعث تعطیلی پراکسیس در جامعه و در عوض شکل گیری پدیده جدیدی به نام «پراگماتیسم» شد! ما در تعریف پراکسیس گفتیم که؛ پراکسیس یعنی کار برای خود، اما پراگماتیسم یعنی کار برای دیگران. پراکسیس کار اجتماعی برای جامعه و همه بود اما پراگماتیسم کار فردی برای منافع خود بود، از این زمان پدیده جدیدی به موازات تکوین پراگماتیسم در جامعه انسانی شکل گرفت و آن بیماری - از خود بیگانگی انسان که با کار انسان بوجود می‌آید- بود. به توجه به این مسئله که؛ کار در بستر پراکسیس می‌توانست بستر ساز تکامل انسانی بشود و در مرحله پراگماتیسم عامل الیناسیون انسان شد.

به این ترتیب انسانی که نسبت به «کار» احساس خودی داشت و جوهره وجود او را در مرحله پراکسیس تشکیل می‌داد، در مرحله پراگماتیسم کار به صورت شیء جدا از خود انسان ظاهر شد و احساس جدائی کار به صورت کالای جدا از خود انسان باعث گردید تا او در مرحله پراگماتیسم با ماهیت خود بیگانه بشود؛ و لذا بر عکس دوران پراکسیس که تکامل خود را در گرو کار بیشتر و فراغت کمتر می‌دید در دوره پراگماتیسم انسان تکامل خود را در گرو ساعات فراغت بیشتر و کار کمتر می‌داند. انسان در مرحله پراگماتیسم مبارزه و تلاش می‌کند تا - ساعات فراغت- خود را بیشتر کند و ساعات کار خود را کمتر سازد. تفاوت فونکسیون پراگماتیسم در مقایسه با فونکسیون پراکسیس در این است که؛

در پراکسیس رابطه انسان با کار یک رابطه دو طرفه و دیالکتیکی است یعنی انسان کار را می‌سازد و کار انسان را می‌سازد، در صورتی که در مرحله پراگماتیسم رابطه دیالکتیک به رابطه مکانیکی تبدیل می‌شود و رابطه شکل یک طرفه پیدا می‌کند یعنی انسان فقط کار می‌کند و کار هیچ نقشی در تحول انسان ندارد. چارلی چاپلین در فیلم - عصر جدید- به زیبایی دو گانه گی انسان در مراحل - کار در دوره پراکسیس و کار در دوره پراگماتیسم- را به نمایش می‌گذارد، شاید طرح مختصر نتیجه از آن فیلم در بحث ما مفید باشد؛ از زمانی که کار نقش اجتماعی خود را از دست می‌دهد و در بستر پراگماتیسم صورت یک طرفه پیدا می‌کند و نیز کار اجتماعی بدل به «کار جمعی بر مبنای تقسیم کار» می‌شود، و کار اجتماعی بدل به کار فردی می‌شود، در نتیجه کار برای خود بدل به کار برای دیگران می‌شود (یا کار درونی بدل به کار بیرونی می‌گردد و یا کار اختیاری بدل به کار اجباری می‌شود و یا کار ذاتی بدل به کار کالائی و کار مزدی می‌شود).

### ۳ - کار سوسیالیستی - کار سرمایه‌داری؛

نتیجه بحث ما تا این جا عبارت است از؛

الف - انسان یگانه موجود در طبیعت است که در آغاز تکوین خود هیچ گونه رنگ و تعلق بالفعلی ندارد و پدیده‌هایی بدون ماهیت است که تنها با کار در شکل «فردی یا جمعی» توانست به خودش ماهیت ببخشد؛ «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - خداوند آن زمان که شما را از شکم‌های مادران خود بیرون آورد، هیچ گونه ماهیتی نداشتید و در چارچوب شناخت - سمعی و بصری و قلبی- بود که بعدا شما توانستید ماهیت خود را آگاهانه شکل بدهید» (سوره نحل- آیه ۷۸).

ب - جوهره انسان کار است؛ «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و آدمی چیزی جز کار و تلاش نیست» (سوره نجم- آیه ۳۹).

ج - در آغاز تکوین انسان تاریخی کار صورت جمعی داشته است و انسان

یک «ما» بود و انسان جمعی با کار خود یگانه بود و کار برای او یک امر درونی اختیاری و ذاتی محسوب می‌گشت. اما از زمانی که - کار به صورت ابزار تولید- مادیت خارجی پیدا کرد باعث گردید تا پدیده مالکیت در چارچوب برتری زور فردی بر ابزار تولید تکوین پیدا کند و «ما»ی جمعی به هم بخورد و استخدام طلبی در جامعه تکوین پیدا کند. بدین ترتیب کار جمعی در جامعه تبدیل به کار فردی شد و - «ما»ی اجتماعی به من‌های فردی تبدیل بشود و کار اختیاری بدل به کار فردی گردد و کار برای فرد بدل به کار برای دیگران شود و کار درونی بدل به کار بیرونی بشود، و کار برای اجتماع بدل به کار برای فرد بشود و کار ذاتی انسان بدل به کار کالائی و کار برای مزد گردد؛ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً - انسان در آغاز یک «ما»ی اجتماعی بود، فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ - بعدا در زمانی دیگر پیامبرانی از طرف خداوند در میان خود آن‌ها مبعوث شدند تا توسط انذار و بشارت و کتاب و آگاهی در میان مردم به حکم بنشینند، فَبِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا - تا به حل اختلافی که بین - «ما»ی اجتماع اولیه- بوجود آمد بپردازند، اما نه تنها این اختلاف بر طرف نشد بلکه اختلافی دیگر توسط روحانیون پیرو این انبیاء در جامعه بوجود آمد و این اختلاف باعث شد تا اختلاف قبلی را دو چندان کند» (سوره بقره- آیه ۲۱۳).

د - ما برای تحقق دوباره کار اجتماعی در جامعه می‌توانیم از طریق نفی مالکیت بر ابزار تولید در جامعه، کار فردی و کار اجباری و کار بیرونی و کار کالائی، را بدل به «کار جمعی و کار درونی و کار برای خود» کنیم.

ه - کار در آغاز تکوین تاریخ انسان صورت اجتماعی داشت و به همین دلیل کار اجتماعی در آن شرایط بستر مناسب تکامل جامعه انسانی بود و باعث گردید تا جامعه انسانی بر عکس زندگی جمعی دیگر حیوانات از صورت دوری و یکنواختی خارج گردد و ماهیتی تطوری و استکمالی پیدا کند، و ماهیت تکاملی جامعه انسانی که محصول کار اجتماعی بود عامل تکوین تاریخ انسان شد. بنا براین دو عنصر «اجتماع انسانی» و «تاریخ انسانی» مولود کار اجتماعی اولیه انسان می‌باشد؛ به عبارت دیگر کار اجتماعی انسان یا «پراکسیس موتور حرکت اجتماع و تاریخ و انسان است» یعنی بشر اولیه با کار اجتماعی توانست زندگی جمعی یکنواخت خود را بدل به اجتماع دینامیک مستقل از انسان سازد، و با کار اجتماعی یا پراکسیس بود که از درون تکامل اجتماع انسانی تاریخ انسانی تکوین پیدا کرد.

و - اولین محصول کار اجتماعی انسان که او را به عنصری «تاریخ ساز و انسان ساز و اجتماع پرور» در دوران بشر اولیه تبدیل کرد، ابزار تولید بود که انسان با تکیه بر آن توانست رابطه انطباقی خود با محیط را که میلیون‌ها سال حالت دوار داشت به رابطه تطبیقی با محیط درآورد و با تغییر این رابطه بتواند جهان و جامعه و انسان را آن طور که خود می‌خواهد شکل دهد. یعنی تغییر این رابطه باعث گردید تا انسان به سه ویژگی مهم دست یابد که عبارت بودند از؛ «آزادی و اختیار و انتخاب». انسان از زمانی که بدون کار اجتماعی بود و ابزار تولید نداشت دارای قدرت اختیار و انتخاب هم نبود، انسان توانست؛

اولا- توسط کار اجتماعی به ابزار تولید دست پیدا کند.

دوما- با ابزار تولید توانست رابطه انطباقی خود با محیط را به صورت رابطه تطبیقی درآورد. پس اختیار و آزادی معلول استحاله رابطه انطباقی به رابطه تطبیقی است که با کار اجتماعی انسان در محیط شکل می‌گیرد. بشر اولیه قبل از کار اجتماعی نه آزادی داشت نه اختیار و نه قدرت انتخاب و فراتر از آن چه که محیط برای او مقدر کرده است، اما با تکوین کار اجتماعی در جامعه اولیه انسانی اختیار و انتخاب در حرکت انسان تجلی پیدا کرد. پس ما نتیجه می‌گیریم که آزادی انسان معلول تغییر

زندان‌های چهارگانه او با کار اجتماعی است زیرا بشر اولیه در زندگی جمعی دارای رابطه انطباقی و جبری و غریزی با محیط خود بود که ما جبرهای محیطی انسان را عبارت می‌دانیم از؛

- ۱- زندان طبیعت.
- ۲- زندان اجتماع.
- ۳- زندان تاریخ.
- ۴- زندان خویش.

و انسان توانست از طریق «کار اجتماعی» بر این چهار زندان فائق آید و به آزادی از محیط دست یازد.

ز - گرچه پیدایش ابزار تولید بستر سازی آزادی انسان گردید اما در حوزه‌های دیگر زندگی انسان برای او زندان ساز شد. زیرا به موازات «رشد و تکوین ابزار و نظام تولیدی» در جامعه انسانی پدیده «مالکیت بر ابزار تولید» در جامعه انسانی نیز تکوین پیدا کرد و باعث شد تا از یک طرف؛ کار اجتماعی انسان اولیه بدل به کار فردی گردد، و کار اختیاری انسان را بدل به کار جبری کند و کار ذاتی انسان را بدل به کار بیرونی یا کار کالائی نماید. تغییر ماهیت کار توسط پدیده شوم مالکیت باعث گردید تا کار فردی و کار بیرونی و کار اجباری انسان را الینه و از خود بیگانه سازد که بیگانه سازی فرد با خود در کار فردی و کار اجباری و کار کالائی باعث گردید تا ابزار تولید بتواند زندان‌های جدید برای انسان بستر سازی کند. پس کار بشر اولیه به صورت یک شمشیر دو لبه در آمد؛ انسان با کار در شکل اجتماعی می‌توانست بستر «آزادی و اختیار و انتخاب» را فراهم سازد و از طرف دیگر کار در صورت فردی و کالائی و بیرونی و اجباری آن عامل از خود بیگانگی و نفی کننده آزادی و اختیار و انتخاب انسان می‌گردید.

پدیده شوم «مالکیت فردی بر ابزار تولید» باعث گردید تا ابزار تولید در بستر مالکیت عامل تکوین پدیده استثمار در جامعه انسانی بشود که با پیدایش استثمار «طبقه» به مفهوم اجتماعی آن در جامعه انسانی شکل گرفت که نتیجه آن گرفتاری جامعه انسانی در زندان طبقاتی بود. پس پیدایش مالکیت بر ابزار تولید هم عامل از خود بیگانگی انسان شد و هم جامعه را گرفتار زندان طبقاتی کرد. با از خود بیگانگی انسان، جامعه طبقاتی بستر ساز یک تاریخ نوین برای انسان شد که ما به نام «تاریخ نظام طبقاتی» از آن نام می‌بریم؛ و آن چنان که تاریخ طبقاتی جایگزین تاریخ اجتماعی انسان شد، جامعه طبقاتی نیز جانشین اجتماع انسانی اولیه شد و انسان از خود بیگانه جایگزین انسان آزاد گردید! که این همه ناشی از مولود تکوین پدیده شوم مالکیت فردی بر ابزار تولید بود و لذا تا زمانی که مالکیت بر ابزار تولید با کانتکس سوسیالیسم در اجتماع انسانی تحقق نیابد؛ رهایی انسان از زندان طبقاتی و رفع از خود بیگانگی انسان و استحاله تاریخ طبقاتی- حادث نمی‌شود.

بنابراین سوسیالیسم با اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید کار فردی را بدل به کار اجتماعی می‌کند، کار اجباری را بدل به کار اختیاری می‌کند و کار کالائی را بدل به کار ذاتی می‌کند و کار برای خود می‌کند. پس تنها با نظام سوسیالیستی است که مالکیت بر ابزار تولید اجتماعی می‌شود و تنها با سوسیالیسم است که پراکسیس یا کار اجتماعی دو باره در جامعه انسانی تحقق پیدا می‌کند و تنها با سوسیالیسم است که پراگماتیسم یا کار فردی در جامعه از بین می‌رود و تنها با سوسیالیسم است که کار کالائی و الینه کننده انسان از بین می‌رود و بدل به کار ذاتی می‌شود و تنها با سوسیالیسم است که پراکسیس یا کار جمعی انسان از گورستان خود بیگانه گی نجات پیدا می‌کند و انسان می‌تواند به ذات خود دست پیدا کند و تنها با سوسیالیسم است که انسان می‌تواند با کار اجتماعی یا پراکسیس از زندان طبیعت نجات پیدا کند و تنها با سوسیالیسم است که انسان می‌تواند با طبیعت و جامعه و تاریخ و انسان رابطه تطبیقی

پیدا کند و از هرگونه رابطه انطباقی با طبیعت و جامعه و انسان و تاریخ که مولود پراگماتیسم می‌باشد نجات پیدا کند تنها با سوسیالیسم است که در بستر پراکسیس - یا کار اجتماعی و کار ذاتی و کار اختیاری- انسان می‌تواند به آزادی و اختیار و انتخاب کامل برسد، تنها با سوسیالیسم است که انسان می‌تواند در بستر پراکسیس - هم خالق کار باشد و هم مخلوق آن- تنها با سوسیالیسم است که امکان تحقق انسان کامل بوجود می‌آید و تنها با سوسیالیسم است که در بستر پراکسیس یا کار اجتماعی و تحقق «مای اجتماعی» و از بین رفتن «من‌های پراگماتیست» در کار فردی یا سرمایه‌داری امکان آزادی اجتماعی به معنای واقعی کلمه تحقق پیدا می‌کند؛ و تنها با سوسیالیسم است که؛ کانتکس پراکسیس یا کار اجتماعی و کار اختیاری و کار ذاتی در نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در - نظام سرمایه‌داری که بر پایه پراگماتیسم یا کار فردی و کار کالائی و کار مزدی و کار اجباری استوار می‌باشد- فرو می‌ریزد و تنها با سوسیالیسم است که در چارچوب پراکسیس است که -عامل الیناسیون یا از خود بیگانگی انسان که در نظام‌های طبقاتی فقط کار پراگماتیستی یا کار اجباری یا کار کالائی می‌باشد- از بین می‌رود و تنها در سوسیالیسم است که مالکیت بر ابزار تولید توزیع و تولید و مصرف اجتماعی با اجتماعی شدن، تحقق پیدا می‌کند و تنها با سوسیالیسم است که پراکسیس یا کار اجتماعی و کار اختیاری به عنوان جوهر انسان مطرح می‌شود و تنها با سوسیالیسم است که در بستر پراکسیس یا کار اجتماعی و کار انتخابی و کار اختیاری و کار ذاتی پول که در نظام سرمایه‌داری به صورت یک رابطه اجتماعی در آمده است، جای خود را به کار اجتماعی می‌دهد و پراکسیس به صورت یک رابطه اجتماعی جایگزین پول می‌شود و تنها با سوسیالیسم است که اجتماعی شدن کار و بوجود آمدن «مای جمعی» هم از خودبیگانگی را که معلول استثمار یا ثمره کار است از بین می‌رود و هم از خود بیگانگی را که معلول خود کار است از بین می‌رود و تنها با سوسیالیسم است که در بستر پراکسیس یا کار اجتماعی خود اجتماعی فرد جایگزین خود نفسانی یا خود فردی در همه انسان‌ها می‌شود و تنها در سوسیالیسم است که کار دیگر به عنوان یک موضوع غیر قابل فروش می‌شود و بر عکس سرمایه‌داری که توسط پراگماتیسم کار انسان که خود انسان می‌باشد، به صورت یک کالای قابل عرضه در بازار رقابتی و استوار بر پول در می‌آورد.

و تنها در سوسیالیسم است که امکان تحقق پراکسیس وجود پیدا می‌کند چراکه سه عامل نفی کننده پراکسیس، یعنی - مالکیت بر ابزار تولید و استثمار و طبقه- تنها توسط سوسیالیسم از بین می‌رود تنها در سوسیالیسم است که انسان با پراکسیس یا کار یگانه می‌شود و برعکس پراگماتیسم است که انسان با کار خودش بیگانه می‌گردد و تنها در سوسیالیسم است که فلسفه پراکسیس که؛ تقدم کار بر انسان می‌باشد تحقق عینی پیدا می‌کند و رتتها در سوسیالیسم است که پراکسیس تحقق کامل پیدا می‌کند! یعنی هم کار منشا اندیشه انسان می‌شود و هم کار معیار اندیشه انسان و هم کار جوهر انسان می‌شود و تنها در سوسیالیسم است که با تحقق پراکسیس دیگر کار که خود انسان و ذات انسان و جوهره انسان می‌باشد و به صورت کالا به فروش گذاشته نمی‌شود؛ یعنی انسان فروشی پراگماتیستی سرمایه‌داری تعطیل می‌شود و تنها در سوسیالیسم است که شعار کار برای کار جایگزین شعار پراگماتیستی کار برای مزد می‌شود.

والسلام

آن‌ها می‌باشد، چراکه تمامی آن‌ها بالاتفاق به این اصل متفق العقیده بودند که حکومت شر لازم است که باید با محدود کردن قدرت، آن را اصلاح کرد.

۷ - در خصوص مکانیزم محدود کردن قدرت حکومت که تنها راه اصلاح آن می‌باشد، در طول ۲۶ قرن تاریخ بشریت دو راه حل مطرح گردید:

الف - مکانیزم اول تقسیم قدرت بین بالائی‌ها و پائینی‌ها بود که این مکانیزم را دموکراسی نامیده می‌شود.

ب - مکانیزم دوم که از قرن هجدهم با تولد سرمایه‌داری در غرب بوجود آمد، عبارت بود از محدود کردن حکومت از طریق تقویت قدرت فردی افراد جامعه توسط آزادی‌های فردی و مالکیت خصوصی و آزادی مبادله بود، که این مکانیزم دوم را لیبرالیسم می‌نامند.

۸ - هر چند مکانیزم اول یعنی محدود کردن حکومت توسط تقسیم قدرت بین جامعه و هیئت حاکمه یا طبقه حاکمه (برعکس مکانیزم دوم که بیش از ۲۰۰ سال از تکوین آن نمی‌گذرد) تاریخی بس کهن داشته است که مدت بیش از ۲۶ قرن از آن می‌گذرد که هم در غرب و هم در شرق توسط متفکرین و انبیاء دنبال می‌شده است، ولی عنوانی که در غرب بر تقسیم قدرت بین حکومت و جامعه گذاشته بودند با عنوان در شرق متفاوت بود. در غرب این عمل توسط ترم دموکراسی دنبال می‌شود، در صورتی که در شرق این حرکت توسط انبیاء ابراهیمی با ترم فرادینی عدالت تبیین می‌گردد.

۹ - ترم دموکراسی که از دو لغت «دمو» به معنای مردم و «کراسی» به معنای حکومت ترکیب یافته است که دموکراسی می‌شود همان مردم سالاری که امروز در دیسکورس سیاسی جامعه ما با همین نام مطرح می‌باشد.

۱۰ - دموکراسی برعکس لیبرالیسم در این فرآیند سه مرحله‌ای بوده است که عبارتند از:

الف - دموکراسی کهن،

ب - دموکراسی مدرن،

ج - دموکراسی نوین.

۱۱ - دموکراسی کهن و دموکراسی مدرن محصول تاریخ سیاسی مغرب زمین بوده، اما دموکراسی نوین برای اولین بار توسط معلم کبیرمان شریعتی مدون گردید.

۱۲ - دموکراسی کهن از ۶ قرن قبل از میلاد توسط فلاسفه یونان تدوین گردید که دولت شهرهای آتن نمونه برجسته آن بود، اما دموکراسی مدرن که آن هم محصول مغرب زمین می‌باشد از زمان شکل‌گیری انقلاب کبیر فرانسه و نهادینه شدن فرهنگ این انقلاب مطرح گردید.

۱۳ - در دموکراسی کهن از آنجائیکه که با غلبه اتیموس بر این دولت شهرها و به قتل رسیدن سقراط به دست اتیموس، دموکراسی کهن در عمل با شکست روبرو گردید، ولی در نظریه، روند تکاملی خود را دنبال کرد.

۱۴ - افلاطون معلم ارسطو که از شاگردان سقراط بود از بعد از شکست عملی دولت شهرهای آتن و مرگ سقراط کلا عامل مرگ و قتل سقراط را همین دموکراسی یا دولت شهرهای آتن می‌دانست، لذا بر علیه دموکراسی قیام نظری کرد.

۱۵ - افلاطون جهت مقابله با اندیشه دموکراسی دست به تدوین یک نظریه آلترناتیوی زد که این نظریه به نام نظریه مدینه فاضله یا نظریه حاکمیت

و ادار کردن توده‌ها برای قیام جهت برپایی عدالت و قسط توسط کتاب و میزان و حدید بوده است. پس انبیاء ابراهیمی توسط اصل فرادینی عدالت کوشیدند با ایجاد محدودیت قدرت برای حکومت‌ها، زمینه ریزش قدرت از بالائی‌ها به سمت پائینی‌ها فراهم کنند که این امر باعث گردید تا به مجرد شروع دعوت آن‌ها، نبرد آن‌ها با هیئت‌های حاکمه و طبقه حاکمه از سر گرفته شود و نوک پیکان حرکت آن‌ها به سمت هیئت حاکمه و طبقه حاکمه باشد. البته حکومت عباسی کوشیدند ابتدا با تحریف اصل عدالت آن را به صورت یک موضوع کلامی در خصوص خداوند درآوردند که البته در این امر هم موفق شدند، چراکه برای پانصد سال حکومت عباسیان و بعد از آن‌ها عثمانیان کلا اصل عدالت به معنای توزیع قدرت حاکمیت را تعطیل گردید. ماحصل آنچه تا اینجا در این رابطه مطرح کردیم:

۱ - از زمانی که جامعه بشری بوجود آمد حکومت به عنوان یک امر جبری و ضروری جهت مدیریت جامعه بشری شکل گرفت.

۲ - آنچنانکه جامعه بشری یک مقوله تاریخی می‌باشد یعنی در بستر زمان دارای حرکت تکاملی و بالنده و دینامیک و تدریجی می‌باشد، حکومت هم بالتبع به صورت یک مقوله تاریخی در آمد که به تدریج در بستر زمان روندی از ساده به پیچیده داشته است.

۳ - در آغاز، حکومت شکل ساده‌ای داشت و به صورت کدخدانمشی مسائل یک قوم یا قبیله و یا... را رتق و فتق می‌کردند، اما به موازات گسترده‌گی جامعه و پیچیدگی تقسیم کار جامعه، حکومت رفته رفته گسترش پیدا کرد و پیچیده شد.

۴ - گسترش و پیچیدگی حکومت در عرصه طبقاتی شدن جامعه انسانی و تکوین مناسبات تولیدی و خارج شدن جامعه اولیه از مرحله کمون اولیه و پیدایش پدیده‌های استثمار و استبداد و استعمار و طبقه حاکمه در جامعه انسانی حکومت یا هیئت حاکمه که در جامعه اولیه نماینده همه جامعه بود، به صورت تنها نماینده طبقه حاکمه بر علیه طبقه محکوم در همان جامعه طبقاتی در آمد. مبارزه طبقاتی و جنگ بین جوامع مختلف طبقاتی با هم دیگر باعث گردید تا حکومت و هیئت حاکمه به صورت نمای قدرت در سه شکل آن:

الف - قدرت سیاسی، ب - قدرت اقتصادی، ج - قدرت فرهنگی و مذهبی و معرفتی، در آید.

۵ - به موازات تمرکز قدرت سه گانه در دست هیئت‌های حاکمه یا حکومت طبقاتی، فساد حکومتی در شکل جنگ و غارت و کشتار و استثمار و استبداد و استعمار و استعباد که به موازات تغییر مناسبات تولیدی تغییر می‌کرد، مادیت پیدا می‌کرد، زیرا قدرت متمرکز در هر جا و دست هر کس جبرا فساد می‌آفریند و قدرت مطلق فساد مطلق می‌زاید.

۶ - به همین دلیل از شش قرن قبل از میلاد مهم‌ترین مسأله‌ای که اندیشمندان و نظریه پردازان و پیامبران ابراهیمی در شرق و غرب کره زمین در دستور کار خود قرار دادند موضوع محدود کردن قدرت سه گانه حکومت بود، چراکه تمامی اندیشمندان و پیامبران ابراهیمی و متفکرین بشر به این حقیقت دست پیدا کرده بودند که تا زمانی که قدرت در کاسه حکومت متمرکز باشد، با اخلاق و آموزش و... نمی‌توان جلو فساد حکومت‌ها را گرفت. بنابراین اصل مشترک مورد قبول متفکرین شرق و غرب کره زمین این بود که تنها راه اصلاح حکومت‌ها محدود کردن قدرت متمرکز

۱. و آن اینکه خداوند عادل است ظالم نیست و یا به صورت یک اصل فقهی در آورند که در خصوص شرط پیش نماز و امام جماعت که باید عادل باشد در آورند.

۱۶ - در نظریه حاکمیت حکما افلاطون یا مدینه فاضله افلاطون، افلاطون ضمن رد نظریه دموکراسی معتقد است که به جای حاکمیت مردم، فیلسوفان و حکما باید بر مردم حکومت کنند و از نظر افلاطون اگر فیلسوفان یا حکیمان بر مردم حکومت کنند به علت اینکه این فیلسوفان آموزش حکمت پیدا کرده‌اند، لذا دیگر آن آفت‌های حکومت‌ها و آن آفت‌های دموکراسی را نخواهند داشت.

۱۷ - در خصوص تئوری حاکمیت حکماء افلاطون اگرچه این نظریه در اندیشه‌ها باقی ماند و هرگز نتوانست در زمین لباس واقعیت به تن بکند، پس از ۲۵ قرن بعد از افلاطون در ایران خمینی با تغییراتی که در این نظریه افلاطون داد، تئوری ولایت فقیه خود را تدوین کرد.

۱۸ - تغییراتی که خمینی در تئوری ولایت فقیه خود (با اقتباس از تئوری حاکمیت حکما افلاطون بوجود آورد) جایگزین کردن فقیهان به جای حکماء یا فیلسوفان افلاطون بود.

۱۹ - از آنجائیکه در تئوری ولایت فقیه خمینی که پس از ملا احمد نراقی (زمان فتحعلیشاه قاجار) که اولین روحانی بود که در حوزه هزار ساله فقهی شیعه تئوری سیاسی فقیهان مطرح کرد، خمینی برای اولین بار توانست با تاسی از تئوری حاکمیت حکما افلاطون تئوری حکومت فقیهان بسازد که از آنجائیکه در این تئوری تمرکز قدرت به صورت مطلق در دست ولی فقیه قرار می‌گیرد، این تئوری در عمل از سال ۵۸ تاکنون در ایران ایجاد فساد مطلق کرد که این فساد مطلق عامل آن گردید تا رژیم مطلقه فقهی ایران که مولود این تئوری بود به عنوان فاسدترین و توتالی‌ترین حکومت تاریخ بشر درآید، زیرا در طول تاریخ در هیچ حکومتی تا این اندازه تمرکز سه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در یکجا (ولی فقیه) متمرکز نبوده است.

۲۰ - گرچه افلاطون از زمان مرگ سقراط ضد اندیشه و نظریه دموکراسی بود، ولی شاگرد او ارسطو اندیشه‌هایی کاملاً برعکس استاد خود افلاطون داشت و لذا در این رابطه بود که ارسطو از همان زمان افلاطون به دفاع نظری از اندیشه دموکراسی پرداخت.

۲۱ - از آنجائیکه بنی‌عباس جهت نفی و تحریف اسلام حقیقت، کوشیدند با سرازیر کردن ترجمه‌های متفکرین یونانی و در راس آن‌ها اندیشه افلاطون و ارسطو و فلوپین شرایط این تحریف را فراهم کنند، در خصوص فلسفه سیاسی اندیشه‌های ارسطو از آنجائیکه فلسفه سیاسی ارسطو در حمایت تئوریک از دموکراسی قرار داشت، آگاهانه فلسفه سیاسی ارسطو توسط بنی‌عباس و در راس آن‌ها مامون ترجمه نگردید و در نتیجه فلسفه سیاسی ارسطو وارد دیسکورس سیاسی مسلمین نشد و به جای آن با ترجمه فلسفه سیاسی افلاطون از همان آغاز تنها فلسفه سیاسی که در حوزه‌های فقهی تدریس می‌گردید فلسفه سیاسی افلاطون بود و روحانیت حوزه‌های فقهی در طول هزار سال گذشته تنها فلسفه سیاسی که می‌شناختند فلسفه سیاسی حکماء افلاطون بود که این امر باعث گردید که فلسفه سیاسی دموکراسی ارسطو در بین فلاسفه مسلمان جایگاهی پیدا نکند و فلسفه سیاسی توتالی‌تر و اریستوکراسی افلاطونی در بین مسلمانان رشد پیدا کند و همین امر عامل خلاء فلسفه سیاسی دموکراسی در مشرق زمین و انحصاری شدن موضوع دموکراسی در غرب و بستر پیدایش تئوری ولایت فقیه در حوزه‌های فقهی شیعه می‌باشد.

۲۲ - با توجه به اینکه دموکراسی تئوری مهار قدرت می‌باشد، از آنجائیکه

۲. قابل توجه است که در میان مراجع تقلید شیعه خمینی اولین مرجع تقلیدی بود که در کنار فقه حوزه به فلسفه حوزه که همان فلسفه یونان قدیم بود مسلط بود و گاهی در حوزه تدریس می‌کرد.

عدالت در اندیشه انبیاء ابراهیمی به عنوان یک اصل علت الاصول مطرح شده است که تمامی اصول و احکام در بستر این اصل تبیین می‌شود، لذا این اصل در عرصه مؤلفه عدالت اجتماعی آن در مشرق زمین حتی بیش از تکوین نهضت دموکراسی خواهی کهن یونان قدیم در جهت مهار قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در سه چهره «فرعون و قارون و بلعم باعورا» و «زر و زور و تزویر» وارد عمل شد. در اسلام حقیقی که از ابراهیم تا خاتم ادامه داشت، حتی عمل خداوند در چهارچوب اصل عدالت تبیین می‌شود، برعکس اندیشه اشاعره و مولوی که عدالت خداوند را در چارچوب قدرت خداوند تبیین می‌کردند و نتیجه می‌گرفتند «که هر کاری که خداوند بکند عدالت و عدل است نه هر کاری که عدل است خداوند می‌کند» و لذا در این رابطه اشاعره و مولوی اصل عدالت را نفی می‌کردند و شاید یکی از علل مهمی که شریعتی در مقدمه درس هشتم اسلام‌شناسی ارشاد در تاریخ ۵۱/۲/۱ اعلام کرد «من اندیشه مولوی بهمان اندازه که برای فرد مفید می‌دانم برای جامعه مضر می‌شناسم» همین التفات و اعتقاد شریعتی به اصل عدالت به عنوان علت الاصول و زیربنایی بودن این اصل باشد، چراکه شریعتی به نیکی به این امر واقف بود که طرح اندیشه مولوی در جامعه به علت جایگزینی کرم و قدرت خداوند نافی اصل عدالت می‌باشد و نفی اصل عدالت ویرانگرترین اندیشه اجتماعی و تاریخی و انسانی و حتی توحیدی می‌باشد، چراکه از زاویه نگرش و بینش شریعتی هم انسان و هم تاریخ و هم جامعه و هم توحید و هم نبوت و هم معاد و... همگی در بستر اصل عدالت معنی پیدا می‌کنند و همگی برای تحقق اصل عدالت در حیات بشریت دارای فونکسیون می‌باشند.<sup>۳</sup>

۲۳ - بنابراین در اندیشه انبیاء ابراهیمی تئوری مهار قدرت یا دموکراسی از آغاز در بستر اصل عدالت و در نوک پیکان آن عدالت اجتماعی مطرح گردید و از آنجائیکه تعریف عدالت در این بینش و نگرش اعطا حق به ذی حق می‌باشد (یا آنچنانکه امام علی می‌گوید «العدل یضع الامور مواضعها - عدل عبارت است از قرار دادن هر چیز در جای خود است»، لذا

۳. البته در همین رابطه است که بزرگترین ضربه و مصیبتی که عبدالکریم سروش در دهه هفتاد و هشتاد بر جامعه ایرانی وارد کرد همین اجتماعی کردن اندیشه مولوی بود چراکه شرایط بحرانی جامعه بعد از جنگ ۸ ساله و وضعیت محیطی ایرانیان خارج کشور این زمینه را برای سروش فرج دباغ فراهم کرد تا به گسترش صوفیگری و اجتماعی کردن اندیشه مولوی بپردازد و با این اجتماعی کردن اندیشه مولوی و صوفیگری توسط فرج دباغ بود که اصل عدالت و در راس آن اصل عدالت اجتماعی در جامعه ایرانی در داخل و خارج کشور قربانی گردد البته سروش در این رابطه هدفدار و خودآگاهانه عمل می‌کرد چراکه از بعد از حرکت ۸ ساله تنوریسین کودتای ننگین و سیاه کودتای فرهنگی بهار ۵۹ دانشگاه‌های ایران زمانیکه از طرف حاکمیت مطلقه فقهی مانند دستمال کاغذ کلینکس یکبار مصرف مانند اسلاش با او برخورد کردند به همراه جوجه پاسدارهای اطلاعاتی خمینی امثال اکبر گنجی کوشیدند جهت انتقام از رژیم مطلقه فقهی یک جنبش لیبرال سرمایه‌داری به راه اندازند که در این رابطه بزرگترین مانع اجتماعی آن‌ها یکی موضوع اصل عدالت اجتماعی بود و دیگری اندیشه شریعتی بود لذا این امر باعث گردید تا از همان آغاز یک حرکت ویرانگر دو مؤلفه‌ای از سر گرفتند برای نفی اصل عدالت و پاسیف کردن جامعه ایران بهترین سلاح آن‌ها اجتماعی کردن اندیشه مولوی بود و در خصوص ویران کردن اندیشه عدالت پرور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و معرفتی شریعتی در آغاز کوشیدند با حرکت به ظاهر مدافع گرایانه از اندیشه شریعتی توسط دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی به تحریف و لیبرالیزه کردن اندیشه شریعتی بپردازند ولی بعدا که ماهیت حرکت آن‌ها روشن گردید مستقیم به رویارویی با حرکت شریعتی با مستهجن‌ترین شکل آن پرداختند که برای درک چهره واقعی حرکت این جریان کافی است به سخنرانی سروش تحت عنوان اسلام و چالش لیبرالیسم که در سال ۱۳۹۰ در انگلستان ایراد کرده و مقاله‌های اکبر گنجی جوجه پاسدار اطلاعاتی خمینی در سایت روز تحت عنوان اگر شریعتی نمی‌شد مراجعه کنید که با ننگین‌ترین شیوه‌های که حتی سید حمید روحانی گویلز رژیم مطلقه فقهی ایران از تمسک به این شیوه‌ها شرم می‌کند می‌کوشند، کسانی که بیش از یک دهه در کنار مصباح یزدی تنوریسین خشونت و منادی اسلام فاشیستی بودند و تازه بهترین سابقه کاری آن‌ها همکاری اطلاعاتی و... بوده است تا شریعتی را مامور ساواک شاه معرفی کنند حاشا و کلا از این همه بی‌شرفی و وقاحت و فرصت طلبی و نون به نرخ روز خوردند!

در این اندیشه اصل عدالت محیط بر اصل دموکراسی می‌باشد و تئوری مهار قدرت تنها بخشی از فونکسیون اصل عدالت است.

۲۴ - علت اینکه در مشرق زمین و نهضت انبیاء ابراهیمی مانند مغرب زمین تئوری دموکراسی مطرح نشد، وجود جایگاه اصل عدالت در حرکت انبیاء ابراهیمی بود که همگی آن‌ها در مشرق زمین مبعوث شدند. لذا با تبیین اصل عدالت به عنوان اصل الاصول یا علت اصول تمامی اصول دیگر، می‌توانیم به تبیین تئوری مهار قدرت در عقلانیت دینی انبیاء ابراهیمی حتی همه جانب‌تر از تئوری دموکراسی کهن و مدرن دموکراسی دست پیدا کنیم، آنچنانکه شریعتی در تدوین تئوری دموکراسی نوین خود بر پایه اصل عدالت و عدالت اجتماعی توانست تئوری دموکراسی نوین خود را در راستای مهار قدرت‌های سه گانه «زر و زور و تزویر» بر پایه شعار «آگاهی و آزادی و برابری» یا عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت معرفتی» تدوین کند.

۲۵ - سیر تاریخی تحریف اصل عدالت باعث گردید تا عدالت از صورت علت اصول به معلول اصول تبدیل گردد و از اینجا بود که تمامی فونکسیون و کارکرد اصل عدالت تعطیل گردید.

۲۶ - تنها راه انجام استراتژی «نجات اسلام قبل از مسلمین» و نجات اسلام از تحریفات تاریخی تبیین اسلام در عرصه اصل عدالت، به صورت اصل الاصول می‌باشد.

۲۷ - با تحریف اصل عدالت از صورت علت اصول به معلول اصول، اصل عدالت در فقه به صورت معلول الاحکام در آمد که نتیجه آن به صورت شرط امام جماعت شدن و در اخلاق بر پایه اصل ارسطویی «خیر الامور اوسطها» تبدیل به تعدیل خصلت‌های نفسانی شد و در کلام به صورت صفات ذهنی و نظری خداوند در آمد و...

۲۸ - در جامعه خودمان در طول یکصد ساله گذشته به موازات حرکت روشنگرانه روشنفکران انقلاب مشروطیت و ترجمه آثار انقلاب کبیر فرانسه جامعه ایرانی با تئوری‌های دموکراسی آشنا گردید.

۲۹ - انقلاب مشروطیت از آنجائیکه در راستای مهار قدرت حاکم توسط قانون و قانونگذار و قانون اساسی بود، یک انقلاب در راستای دموکراسی بود.

۳۰ - علت شکست انقلاب مشروطیت در ایران این بود که به جای تکیه بر دموکراسی محتوایی، که عبارت است از دموکراسی معرفتی بر پایه پلورالیسم و دموکراسی اقتصادی بر پایه سوسیالیسم و دموکراسی سیاسی بر پایه نهاد شوراها، بر دموکراسی قالبی که تنظیم و تصویب قانون و تکلیک قوا و اصل انتخابات می‌باشد تکیه کردند، آنچنانکه در انقلاب ۲۲ بهمن فقهاتی باز دوباره همین اشکال تکرار گردید.

۳۱ - اصل شوراها در صورتی که از پائین به بالا باشد و به صورت نظام شورائی درآید (نه نهاد شورائی تزریق شده از بالائی‌های قدرت) و صورت انتخابی داشته باشد نه انتصابی، یکی از ارکان مهم دموکراسی می‌باشد.

۳۲ - پیدایش و تکوین اندیشه لیبرالیسم در قرن هیجدهم در غرب بر مبنای اولویت تاریخی لیبرالیسم اقتصادی استوار بود یعنی در میان مؤلفه‌های لیبرالیسم که عبارتند از لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اخلاقی و لیبرالیسم اقتصادی، در غرب ابتدا لیبرالیسم اقتصادی تکوین پیدا کرد و سپس در ادامه آن اندیشمندانی مانند جان لاک و ژان ژاک روسو و منتسکیو به تحریک بورژوازی تجاری غرب کوشیدند تا این خواسته بورژوازی غرب را تئوریزه نمایند.

۳۳ - علت اینکه بورژوازی غرب به دنبال لیبرالیسم و تنظیم و تدوین آن

رفت این بود که، اولاً برای امنیت سرمایه خود نیازمند به دولت بود، در ثانی برای توسعه سرمایه خود نیازمند به آزادی‌های فردی و اصل مالکیت خصوصی و در راس آن‌ها آزادی مبادله بود و به این ترتیب بود که لیبرالیسم اقتصادی بر پایه مالکیت خصوصی و دفاع از آزادی‌های فردی و مهار دولت و آزادی مبادله توسط آزادی‌های فردی شکل گرفت.

۳۴ - قوانین و مقررات و نظام حقوقی و حقوق بشر و... در غرب همه در راستای تحقق چهار اصل زیر بنائی لیبرال سرمایه‌داری غرب می‌باشد که عبارتند از:

الف - حفظ امنیت سرمایه،

ب - دفاع از مالکیت خصوصی،

ج - دفاع از آزادی‌های فردی جهت فراهم شدن شرایط برای فعالیت رقابتی سرمایه‌داری،

د - آزادی مبادله برای بورژوازی تجاری مغرب زمین.

#### د - عدالت و دموکراسی:

۱ - مبانی تئوریک عدالت در حرکت انبیاء ابراهیمی:

الف - تعریف عدالت: «عدالت عبارت است از اعطای حق به ذی حق یا قرار دادن هر چیز در جای خودش»

ب - اصول مقدماتی عدالت: اول - عدالت در تسلسل نهضت انبیاء ابراهیمی یک اصل علت اصول مکتب و اسلام می‌باشد که نه تنها خود اسلام، بلکه حتی توحید و نبوت و معاد بر پایه این اصل تبیین و تحلیل و تشریح می‌گردد و مورد میزان و سنجش واقع می‌شود. بنابراین دین عادلانه داریم نه عدل دینی، یا اسلام عادلانه داریم نه عدل اسلامی و به همین ترتیب توحید عادلانه داریم نه عدل توحیدی، نبوت عادلانه داریم نه عدل نبوی، معاد عادلانه داریم نه عدل آخرتی، به عبارت دیگر تمامی ارکان فلسفی و مذهبی و... باید در ترازوی عدالت مورد سنجش قرار گیرند و هیچ ترازویی جز خود عدالت وجود ندارد که بتواند عدالت را مورد سنجش قرار دهد.

دوم - عدالت، اصلی فرادینی می‌باشد که حتی بر عکس آنچه که اشاعره و مولوی می‌گویند، عمل خداوند هم باید با ترازوی عدالت قضاوت گردد یعنی آنچنانکه مولوی و اشاعره می‌گویند «هر عملی که خداوند می‌کند عین عدل است» درست نیست، بلکه صحیح این است که بگوئیم «هر کاری که عدل است، خداوند می‌کند».

سوم - اصل عدالت اصلی عام می‌باشد که دارای فونکسیون مختلفی در عرصه‌های فلسفی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی و... می‌باشد. هرگز نباید آن را از جایگاه علت الاصول به جایگاه معلول اصول یا علت الاحکام به جای معلول الاحکام تنزل بدهیم.

چهارم - عدالت عام‌تر از دموکراسی می‌باشد و دموکراسی در اشکال کهن و مدرن آن تنها دلالت بر مؤلفه عدالت اجتماعی یا عدالت سیاسی می‌کند نه همه مؤلفه‌های عدالت.

پنجم - برعکس آنچه بازرگان پیر و سروش به تاسی از بازرگان پیر می‌گویند، آنچنانکه قرآن در آیه ۲۵ سوره حدید می‌گوید «هدف از رسالت انبیاء و دین و اسلام برپایی عدالت بوده است - ... لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»، نه خدا و آخرت.

ج - انواع عدالت: از آنجائیکه عدالت اصلی عام و جهان شمول می‌باشد، لذا برحسب موضوعی آن، دارای انواعی می‌باشد که عبارتند از:

اول: عدالت کلامی: اینکه هر کاری که عادلانه باشد خداوند می‌کند، نه هر کاری که خداوند می‌کند، عدل است.

دوم عدالت فلسفی: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» یعنی کلیت وجود از آغاز تا انجام متوازن و هدفدار و دارای نظم و برنامه و غیر تصادفی می‌باشد «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...» (آیه ۷ - سوره سجده)، «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (آیه ۷ - سوره الرحمن)

سوم عدالت اخلاقی: ۱ - اخلاق ارسطویی: حاکمیت قوه عاقله بر قوه شهویه و غضبیه.

۲ - اخلاق قرآنی: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (آیات ۷ الی ۱۰ - سوره شمس) یا «... اَعْدَلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...» (آیه ۸ - سوره مائده).

چهارم: عدالت اجتماعی که همان دموکراسی می‌باشد و هدف رسالت انبیاء ابراهیمی را تشکیل می‌دهد «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (آیه ۲۵ - سوره حدید) مقابله با سه قدرت «زر و زور و تزویر» بر پایه «آگاهی و آزادی و برابری» «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ...» (آیه ۴ - سوره قصص).

پنجم عدالت اقتصادی: (والله لو وجدته قد تزوج به النساء و... فان في العدل سعه و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق /خطبه ۱۵ نهج البلاغه) اجتماعی کردن تولید و توزیع.

ششم عدالت اجتماعی: «...وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ...» (آیه ۳۸ - سوره شوری)، «...وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأُمْرِ...» (آیه ۱۵۹ - سوره آل عمران) تقسیم قدرت سیاسی و اجتماعی بر پایه اصل و نظام شورائی از پائین و قاعده به راس و بالا، نه از راس به قاعده یا از بالا به پائین.

هفتم عدالت فقهی: مثل عدالت امام جماعت که مبتنی بر نکردن گناهان کبیره و اصرار نکردن بر انجام گناهان صغیره.

هشتم عدالت حقوقی: «...وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (آیه ۵۸ - سوره نساء) عدالت قوه قضائیه و قاضی و عدالت بر پایه تصویب و اجرای قوانین.

نهم عدالت تاریخی: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (آیه ۵ - سوره قصص)، «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (آیه ۱۰۵ - سوره انبیا) حاکمیت مستضعفین بر زمین.

## ۲ - مبانی تنوری دموکراسی:

الف - تعریف دموکراسی: «دموکراسی عبارت است از تنوری مهار قدرت یا حکومت و یا دولت»

ب - مراحل دموکراسی:

اول: دموکراسی کهن،

دوم: دموکراسی مدرن،

سوم: دموکراسی نوین.

ج - اصول مقدماتی دموکراسی:

اول - دموکراسی پس از تمرکز قدرت در حکومت و دولت بوجود آمد.

دوم - فونکسیون دموکراسی انتقال قدرت از حکومت به مردم می‌باشد.

سوم - حکومت شر لازم است.

چهارم - دموکراسی بهترین بد است.

پنجم - قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد.

ششم - دموکراسی با آزادی فرق می‌کند، آزادی یکی از میوه‌های دموکراسی است نه همه دموکراسی.

پنجم - دموکراسی با قانون فرق می‌کند، قانون عادلانه مصوبه نهادهای منتخب مردمی یکی از محصولات دموکراسی است.

ششم - دموکراسی با انتخابات و شوراها فرق می‌کند و انتخابات و شوراها دو مکانیزم برای دموکراسی می‌باشد.

هفتم - دموکراسی با اصل تفکیک قوای اعلام شده توسط منتسکیو فرق می‌کند، تفکیک قوا یکی از راه حل‌های دموکراسی جهت مقابله با تمرکز قدرت، در حکومت می‌باشد.

هشتم - دموکراسی با قانون اساسی و مقررات اجتماعی آنچنانکه ژان ژاک روسو فرانسوی می‌گوید، فرق می‌کند. زیرا قانون اساسی و مقررات اجتماعی مورد تصویب نمایندگان خلق، یکی از شیوه‌های تحقق دموکراسی در یک جامعه می‌باشد.

د - انواع دموکراسی: بر حسب موضوع دموکراسی انواع دموکراسی شکل می‌گیرد که در این رابطه با سه نوع دموکراسی روبرو هستیم:

اول - دموکراسی سیاسی: که همان توزیع قدرت سیاسی بین بالائی‌ها و پائینی‌های جامعه می‌باشد.

دوم - دموکراسی اقتصادی: که عبارت است از اجتماعی شدن تولید و توزیع در یک جامعه.

سوم - دموکراسی معرفتی: که عبارت از پلورالیسم یا همگانی کردن آگاهی در یک جامعه توسط آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی رای، آزادی احزاب، آزادی سندیکائی و صنفی، آزادی و همگانی کردن رسانه و...

ه - مبانی دموکراسی:

اول - سواد همگانی،

دوم - توسعه و تکامل اقتصادی همراه با رفاه نسبی همگانی، توسعه زندگی شهرنشینی و شهرها، توسعه صنعت و صنعتی شدن تولیدات،

سوم - استحاله سنت‌های قومی و قبیله‌ای و تاریخی گذشته و جایگزینی آن با فرهنگ تحول آفرین و دینامیک،

و - مراتب دموکراسی: دموکراسی یک امر ذومراتب است که اگر به آن توجه نشود دموکراسی با شکست روبرو می‌گردد. فرایندهای اصولی که

۴. آنچنانکه سه تجربه دموکراسی در تاریخ ما با شکست روبرو گردیده است هم مشروطیت و هم جنبش مقاومت ملی سال‌های ۲۰ تا ۳۲ و هم انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷

پروسس دموکراسی باید طی بکند عبارت است از»

اول - دموکراسی معرفتی،

دوم - دموکراسی سیاسی،

سوم - دموکراسی اقتصادی، می‌باشد. به عبارت دیگر بدون دموکراسی معرفتی نمی‌توان دموکراسی سیاسی بر پا کرد و بدون دموکراسی سیاسی نمی‌توان دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم در یک جامعه مستقر کرد.

ز - اشکال دموکراسی: به دو شکل دموکراسی در یک جامعه بر پا می‌گردد:

۱ - دموکراسی صوری،

۲ - دموکراسی محتوایی، در دموکراسی صوری تکیه ما فقط بر انجام ظاهر دموکراسی مثل قانون یا انتخابات و... می‌باشد، در صورتی که در دموکراسی محتوایی تکیه ما بر اصل تقسیم قدرت در عرصه سه گانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت فرهنگی می‌باشد.

ه - اسلام دموکراتیک - اسلام دسپاتیزم: مطابق آنچه تاکنون در این درس مطرح کردیم:

الف - ما دموکراسی اسلامی نداریم اما اسلام دموکراتیک داریم، آنچنانکه ما عدل اسلامی نداریم اما اسلام عدالت پرور داریم و به همین ترتیب ما شورای اسلامی نداریم اما اسلام شورائی داریم و یا سوسیالیست اسلامی نداریم ولی اسلام سوسیالیستی داریم و یا روشنفکر اسلامی نداریم ولی اسلام روشنفکرانه داریم. بنابراین هر جریانی که به جای شعار اسلام دموکراتیک شعار دموکراسی اسلامی سر دادند و یا به جای اسلام عدالت پرور شعار عدل اسلامی سر دادند و یا به جای اسلام شورائی شعار شورای اسلامی سر دادند و یا به جای اسلام سوسیالیستی شعار سوسیالیست اسلامی سر دادند و... بدانید که آن‌ها شارلاتان‌های سیاسی هستند.

ب - نخستین مشخصه اسلام دموکراتیک، اسلام عدالت محور می‌باشد و برای اینکه اسلام عدالت محور شود باید به اصل عدالت به عنوان یک اصل فردینی و عام و علت الاصول نگاه کند و همه مبانی فلسفی، اخلاقی، معرفتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فقهی، حقوقی و... باید توسط این ترازو مورد سنجش قرار گیرد.

هم ترازو را ترازو راست کرد

هم ترازو را ترازو راست کرد

مولوی

ج - دومین مشخصه اسلام دموکراتیک آن است که آنچنانکه قرآن در آیه ۲۵ سوره حدید می‌گوید «هدف رسالت تمامی انبیاء ابراهیمی در راستای برپایی عدالت بدانیم» نه آنچنانکه بازرگان پیر و حاجی فرج دباغ (عبدالکریم سروش به تاسی از بازرگان) می‌گویند «هدف رسالت انبیاء ابراهیمی را اثبات خدا و معاد بدانیم».

د - سومین مشخصه اسلام دموکراتیک اعتقاد به «اسلام اجتهادی بر پایه اجتهاد در اصول» نه منحصر کردن اصل اجتهاد مانند مرتضی مطهری، محسن کدیور، محمد باقر صدر، محمد حسن نائینی، سید محمود طالقانی، حسینعلی منتظری و... به اجتهاد در فروع و آن هم تنها اجتهاد در فقه.

ه - چهارمین مشخصه اسلام دموکراتیک اعتقاد به پیوند طولی بین دنیا و آخرت، آنچنانکه قرآن و شریعتی مطرح می‌کنند («وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ

أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى... - کسی که در این دنیا کور است در آخرت هم کور خواهد بود» (آیه ۷۲ - سوره اسراء) نه آنچنانکه امام محمد غزالی و بازرگان پیر و به تاسی از او حاجی فرج دباغ (عبدالکریم سروش) می‌گویند، دنیا و آخرت رابطه طولی و تکوینی و مقدمه و نتیجه و محصول و مزرعه، - آنچنانکه قرآن و پیامبر اسلام و شریعتی می‌گویند - ندارند، بلکه دارای رابطه متعکس می‌باشند و مهم‌ترین مشخصه اسلام دموکراتیک آنچنانکه خاقانی در قرن چهارم گفت: «عاقلان: قفل اسطوره ارسطو را بر در احسن الملل (اسلام) ننهید».

والسلام

در میان دو روز- ۱۸ تیر و ۱۶ آذر-  
کدام روز برای دانشجویان اهمیت  
بیشتری دارد؟ و کدام مناسب  
می‌تواند در حرکت جنبش دانشجویی  
نقش عمده و یا فرعی داشته باشد؟  
برای پاسخ به این سوال که کدام  
شکل از مبارزه دانشجویی در این  
شرایط نیاز جامعه بوده و در حرکت  
ایشان عمده می‌باشد؛ آیا جامعه  
ما نیاز به مبارزه ضد استبدادی با  
رژیم مطلقه فقه‌داری دارد؟ یا نیاز  
جامعه امروز به یک مبارزه مکانیکی  
با امپریالیسم جهانی است؟ آیا بدون  
مبارزه با استبداد ما توانائی مبارزه  
با امپریالیسم را داریم؟ آیا مبارزه  
ضد استبدادی از کانال مبارزه ضد  
امپریالیستی عبور می‌کند یا مبارزه  
ضد امپریالیستی از کانال مبارزه ضد  
استبدادی می‌گذرد؟

(مقاله ۱۶ آذر - نشر مستضعفین ۵۳)